

ترجمہ کتاب خلفہ رحمتہ ابن
اسرائیل مصری



تجدید کتب
خلیفه روح حیات
ابن اسیر
مصیبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْقَذَنِي مِنَ الْكُلِّ الْبَاطِلِ وَنَجَّاهُ
مِنَ الْيَحْيٰى الْفَاطِلَةِ وَبَصَّرَنِي مَرَاتِقَ الْاَرَاْءِ الْوَاهِبَةِ
وَارْشَدَنِي اِلَى الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ مِنَ الْفِرْقَةِ الْهَاطِلَةِ وَ
عَرَّفَنِي الْاُمَّةَ الْمُعَصُّومَةَ وَمَرَاتِقَ الْاَلْبَابِ الْوَقَائِدِ
مَنْ وَالَا هُمْ وَقَاتِلَتْ مِنْ عَاذَاهُمْ فِي السِّرِّ وَالْعَمَانِ
فَصَلِّ اَللّٰهُمَّ عَلَى خَاتَمِ اَنْبِيَائِكَ اَلْبَلَدِ وَقَاتِلِ اَوْلِيَاءِ
الْاَيْبَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَيْفَ اَنْتَ اَلِيْبُهُ وَالْكَبَرُ بِالْمَلِكَةِ
اَسْرَاهُ فِي صَلَوةٍ دَائِمَةٍ بِاُفْقِهِ هَامِرَةٌ وَعَلَى غَيْرِهِ اَلْقَا
سَادَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اَمَّا بَعْدُ حِينِ كَوْنِهِ حَيًّا
ابن اسیر علیه صرح غفر الله له که چون این دعا را بخوانم عقل مرا

نور

بوزر هدايت روشن گردانيد و ايستاد دلم را بصيقل بخشيد
بوزر ايد بپيغم حاصل شد که سعادت ابد بهر و نجات سرمد به
با اعتقاد صحيح و شناختن خدا و رسول و امام و معاد و عمل
بعبادت اش و شریعت حاصل شود و چنین اعتقاد از احوال طریق عقل
و شرع حاصل نتوان کرد و دیگر که این هر دو ظاهر که خود را
اهل عقل و شرع دانسته اند چندان به علم خلاص کرده اند
و بعضی دیگر گفته اند که عقل از پیروی و متابعت ائمه است
مثلاً اینکه از عقلاً بعضی گفته که عالم قدیم است و بعضی گفته
که حادث است و بعضی گفته که خداوند عالم منزله است از جسمیت
و عرضیت و بعضی گفته که جسم است و بر عرش نشسته و از عرش
چهار انگشت بالا تراست و بعضی گفته اند که خدا یکی است
و بعضی گفته اند که دو است و دیگر میسر است و بعضی گفته اند
که خدا در فعل خود اخص است از این دو و بعضی بر آنند که خدا عالم است
بهمه شایو بعضی گفته که خدا عالم بلکه از آن است به همه اشیا و
ابرا خلاصه از این حد و محصر میگذرد و در واقع هیچ شایسته آن نیست
اختلاف هیچ وقت با هم نیست نباید و بعضی خود را یکی از ائمه
باشند و دیگران باطل و اما اهل شرع که خود را بکنار میزنند

صفت

مقدمه

نسبت سیه هندی اختلافات بین ازا بنظایفه بیشتر افتاد
پس میبینیم بعضی را که درین موبد و قوتی را خود دانسته و بعضی
دین عیسوی را بجهل و بعضی دین زردشت را و بعضی دین
اسلام و قرآن را خود شناخته اند و دیگرى را باطل دانسته
و در میان هر کدو از اینها چندان اختلاف و جنک و مصو
و تکفیر و تقبیح است که وصف نتوان کرد و این صغیر میگوید
یوختا نام که ظالمی است بحق شده ام نزد هر کس را بنظر
ها که میروم و میبینم که حق از اینها کدامست در جواب میگویند
که حق از اینها نیست که ما میگوئیم و قول خدا اینست که ما را آگاه
و باور دیگر همه باطل و نامشروع است پس من در میان اینها کشته
و حیران ماند و چاره ندید مگر آنکه در کتب همه اینها اطلاع یابم
و بخوانم و ببینم که هر یک چه میگویند پس همت بستم که بکوشم
و اعصابم را ملاحظه آرد و اقوال هر یک از اینها را بخوانم
خود را مبذول بخواهند و بجهل و دیور و قرآن نمائند
پس آنکه در کتب بر تحقیق این نسبت مشغول شده و در
اطراف و تحصیل کتاب اینها ممتدا نموده مطابق مورد معلوم
و با استقوال و تمیز دارم صحیح را از معلول و محکم را بیل قاطع
و برهان ساطع بعد از اطلاع بر مفاصل کتب مستقلا معلوم

مقدمه

شد که خون من ثابت ملت اسلام و اقدار نیست و سیر
حضرت سید الانام علیه الصلوٰه و السلام است و حقیقت
قرآن را در میان کتب مثل افغان واضح و عیان بدید و در
صندیق قرآن و دین خاتم پیغمبران را موجود یافت پس سلا از
و بجهل المتین قرآن مستحکم شد و خواستم که بنده و ملت
مسلمانان عمل کنم در میان اینها هم چون اختلاف و متنبی
و تکفیر و تضلیل دیگر که از این اختلافات و مواشکل برآید
از اینجمله بعضی دیگر که میگویند صفا خدا عین ذات است و بعضی
گفته اند که ذات است و ذات و بعضی میگویند که خیر از جانب
بی تعالی است و شر از ما است و بعضی میگویند که هر دو از خدا
و هر دو ازین دو نوع واقع شود جمله بخوانست است و بعضی
گویند که بیست بخوانست او است اما بدید بخوانست او نیست
و بعضی گفته اند در اعمال و افعال ما از اخبار به نیست و بعضی
گفته اند اخباری جز به ذاتیم و بعضی گفته اند خدا را توان دید
و بعضی گفته اند نتوان دید و باز که از جمله مخالفان است و بعضی
اند قرآن خادشست بعضی دیگر گفته اند ایمانست و بعضی گفته اند
که پیغمبران جمله معصومان جمیع معاصی و کمالی جمیع کرده و او را از
الاکتبات نام نهاده اند و بعضی دیگر معصومان دانسته و آنها هم

مقدمه

فرقه شده بعضی بخون کرده اند صد و دکناء صغیره را از آنها
 و فرقه دیگر صد و دکناء همان کثیر را بخون نموده و بعضی دیگر
 بخون کرده اند صد و دکناء را هم از آنها و کثایه ساختند و
 محظظه الاکتب نام نهادند و بعضی گفته اند خلطه بخون
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابا بکر است و بعضی
 گفته اند عیسا سرست و بعضی گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی
 ابیطالب است و بعضی گفته اند ابوبکر بدترین خلق خداست و
 جاهل ترین و کمزورترین مرد است بعضی دیگر گفته اند افضل
 و اکمل بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب
 صلوات الله علیه و آله است و بعضی گفته اند او فتنه
 انگیز بود و او را بر سوره بر سب نموده اند و بعضی گفته اند که خدا
 و دعوی کرده اند خدا را و او را بخدا را و او را می پرستند و بعضی
 ائمه بحق داندند امام را دانسته اند و بعضی از ایشان جاهل
 گرفته و بعضی بیخ و بعضی شش و بعضی آنچه دیگران حلال میدانند
 آنها حرام دانسته اند همچون گوشت و نابه و کفتار و بعضی را که
 دیگران حرام دانسته چون مثک و شطرنج ایشان حلال میدانند
 و بعضی آنچه دیگران اوجیح و درشت دانسته اینها فاسد
 و باطل دیده اند و مانند این اختلافها از حد بیرون است و چون

افضل و اکمل از علی بن ابی طالب است بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و بعضی گفته اند ابوبکر

مباحثه جنه

ایضا غیب بجاوزه این اختلافها را باید در اضطراب ماند
 متحیر گشتیم لکن دانستیم که باید در میان این طایفه ها طایفه
 باشد که ایشان بر حق باشند پس می توان دان دید که جمیع
 کتاب اسلامی را از قرآن و تفاسیر و احادیث و غیر اینها را
 از کتب عربی مختلفه و در مطالع و فقه و فقههاست و اینها
 خود را مبدا دارم و در روز در عمل مشکلاتی در رفع
 مناقضات آنها جاد و جهد نمایم و آنچه موافق قرآن و حدیث
 و اجماع بوده قول کنم و آنچه مخالف آنها شود رد کنم بعد از
 عمر خود را مضروا بنعل نموده بروم قاصد و دلائل این مطلع
 گشته خواستم که آنچه دانسته ام از کتب این با علمایان قاطع
 بحث کنم تا اعتقاد مرا از آنکه تحقیق باشد پس در مجالس خطبا
 مذهب را مدو و هیچ یک بر حال من مطلع نبود مگر خدا را
 و بدان مجلس ندکان علمای خطبا مذهب حاضر بودند و از
 گفتن السلام علیکم من مکره است و بدین اسلام آمده ام
 او را که عبادت و طاعت از غسل و وضو و نماز و روزه
 چون کنم و بچه صفت آنها را بجا از من هر یک از آنها را بجا
 خود دلالت میکردند هر یک بنوعی دیگر او را شاد میدانند و
 گفتند ای مسلمانان فرقه الهی الله عز و جل مذهب حق دوازده تا و

مباحث حنفیہ

لَعَلَّيَا كُنْتُمْ عَلَمًا بَاتِّفَاقِ كُفْتِكُمْ كَمَا يُنْجِيهَا مَذْهَبُ جَمَلِهِ وَحَقِّدْ
وَتَوْهَرُ كَلَامُكُمْ كَهَافِيَا كُنْزِ نَجَاتٍ يَا بِي يَوْحَنَّا كُنْتُمْ كَمَا يُنْجِي
خَلَاوَعَقْلُ وَنَفْلُسُ زِيرَا كَهَرَجِيهَا مَذْهَبُ بِخِلَافٍ يَكْدُ بَرُ
نَحْنُ مَيَكُونُ سِيدُ بَعْضُهُ نَقِيضُ بَعْضُهُ بَعْلُ مَبَاوِرْدُ وَهَرْدُ
دَعَقْلُ وَنَقْلُ كَهَوَازِ مَقَابِلِينَ وَمَنْضَادِينَ بَكْرِي بَاشْدُ
قَوَازِنُ خُذَا بَعَالِي مَنِيْفَرَايْدُ هَمَا ذَا بَعْدَ الْحَيِّ إِلَّا الْفَاضِلُ
بَعْضُهُ حَيٌّ جَزَائِرُ شَائِرُ إِذَا سَيَّ مَكْرُ كَمَرَاهُ لَيْسَ عَلَمًا كُفْتُنْدُ
مِنَ الْيَنْجِيهَا مَذْهَبُ خِلَافٍ مُنَاقِضُهُ بَقِيْتُ وَفِي الْجَمَلُهُ تَوَازُ
الْبَيَانُ حَيٌّ مُنَاقِضُهُ دِيكَانَا ابْنُ تَشْيِيعٍ مِيْنُ يَوْحَنَّا
أَنْ دِيكَانَا بُوْحَنِيْفَرَايْدُ وَفَوْعُشُ زَايِي نَبْتُ دَعَقْلُ دَانْدُ
وَمُشَافَعُ زَايِلُ مِيْدَانْدُ وَشَافَعُ شَيْمُ اللَّهِ زَايِلُ فَاخِرُهُ دَرْمَا
صَحِيحٌ وَمُسْتَحَبٌّ زَايِلُ دَوَا لَكُ مَكْرُوهٌ كَرْدَانِيدُ وَاحْمَدُ زِلُ
رَوَا دَاشْتُ كَمَا مَوْشَشْتُهُ نَمَازُ بَكْدَارُ دَا كَرْجِيهِ أَوْ زَا عُدْرُ
بَنُوْدُهُ بَاشْدُ دَرْمَا كَرْدُ كَمَا مَازَا عُدْرُ بُوْدُو بَايِي بَاطِلُ زَايِلُهُ
أَنْدُو اسْتَهْمِيهِ مُنَاقِضُ يَكْدُ بَرُ اسْتَهْمِيهِ يَوْحَنَّا كُنْتُمْ أَوْ شَمَا
تَوْقَعُ زَايِلُ كَمَا مَازَا مَذْهَبُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَنَاشِدُ كَمَا بَقِيْتُمْ حَيٌّ بُوْدُو عَلَمًا كُفْتُنْدُ كَمَا يُنْجِيهَا مَذْهَبُ
مَذْهَبُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْحَنَّا كُنْتُمْ



مباحث حنفی

محال بود که هر چه از مذهب رسول الله صلی الله علیه و آله بنا
 والا لازم شود که رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و سلم
 را جمع کرده باشد و اینجودمخالت و دیگر مزاج برسد
 که این چه نام مذهب دین ما خضر رسول الله صلی الله علیه
 و آله بود یا نبوده است علمنا گفتند دین ما خضر رسول
 الله صلی الله علیه و آله نبود بلکه بعد از صد سال
 اینها پیدا شد است و در دینان حضرت رسول الله صلی
 علیه و آله هیچ کس نام ایشان نمیدانست و هم چنین در
 صحابه و تابعین هم اینها نبودند یوحنا گفت حاصل کار
 اینست که شما مذهب پیغمبر خود را گرفته اید و دین اینها
 میجوید که شاید این باشد و نمیدانید که رسول الله صلی
 الله علیه و آله که اکثر شرعیات را چه عمل میفرموده پس بکار
 علمنا ابو حنیفه پیش آمد و گفت ای یوحنا تا چند قبیله
 میگویند و در دین اسلام از حق مینمایند اگر حق میخواهی بدانی که
 پیغمبر حق و وفات کرد قرآن و حدیث بگذاشت و امت او را
 و حدیث میگویند و اگر تو مذهب میخواهی که بقرآن و حدیث
 موافق باشد مذهب امام ابو حنیفه را بگیری که با قرآن و حدیث
 بغایت موافق است و بکمال کن تا جان بیاور یوحنا گفت

منه

مباحث حنفی

مذهب میخوانم که بقرآن و حدیث موافق باشد اما آنچه تو میگوئی
که مذهب ابوحنیفه با قرآن و حدیث موافق است چنان
زیرا که ابوحنیفه در وضو و حج و غیره کما اول غسل پا
بکنند پس از آن مسح سر بکنند پس از آن دستها را بشویند
پس از آن روزا بشویند و با وضو و نماز و غیره از انکار کرد
اند و در قرآن مجید عکس این ترتیب را فرموده که اول ستر
روپرا از آن شستن است تا انحراف هیچ حدیثی از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که خلاف نص قرآن و بر عکس آن وضو و غسل باشد
وارد نشود و باین ترتیب با آنکه خدا تعالی در قرآن میفرماید
که گفتگان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ظاهر معنی
آنکه بر دو سنی که باشد شما را در رسول خدا اقتداء نمائید
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا و اعمی
مناسیکم یعنی اخذ نمائید و یاد بگردانید عباد که خود را
از مرتب چون روا باشد که آنچه خداوند عالم در آیه شریفه
او را ترتیب فرموده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بهما انما یفعل او را و باین فرموده او را بگذار و قول
ابوحنیفه که او را در لغت برای ترتیب پیش از او یکبار پس از آن
به هیچ عقلی استنباط و از کتابی نیست و در حدیثی و همچنین

مباحث حنفی

ابوحنیفه گفته که کسی بول و غایط کند و خود را بشوید و وضو
بناز و بر همان حال و نماز خواند نماز او صحیح بود و هیچ کس
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکرده که چنین فرمود
و یا کرده باشد با آنکه خداوند متعالی در قرآن میفرماید
و یحیی الطاهرین یعنی خدا تعالی او را شستار و پاکیزه
کانت و او این که هم از کتاب و سنت و در است و از اجماع بنا
ابوحنیفه گفته که اگر بپوشد سر و دست و پا و بپوشد کلاه
میشود و او را توان پوشیدن و این هم مخالف نصی است که در حدیث
دارد بر اینکه او بپوشد و بپوشد و بپوشد که مقتضای حدیث است
است از آنکه و از اجماع ابوحنیفه گفته که جایز است در نماز
اخذ یا معنی فاحه الکتاب را بر زبان فارسی و بغیر از این
لغات در نماز بخواند و این هم مخالف حدیث است مثل قد
لا صلوة الا بقراءة الکتاب یعنی نماز بی حمد صحیح نیست
مثل حدیث و اقروا القرآن کما اوتی یحیی قرآن را تلاوت کنند
ان طوریکه نازل گشته و از اجماع ابوحنیفه گفته که هر کس
در نماز صبح بعد از استسقاء و حال آنکه هیچ کس در جمیع صحیحین
روایت کرده حاصل مضمونش اینست که هر دو مرتبه حضرت پیغمبر
در نماز صبح بعد از قرائت قبل از رکوع قنوت گرفت و از آن

مباحثه نجف

جمله ابو حنیفه گفته کرد زدم با شکار و دو کس و مردی را
 کشتن کشته مال دزد کرد و پیر صبا کشته که از
 از دزد طالب کند و اگر بمقام طالبه از دزدان بگوید
 اجرت از دزد کرد ترا بکبر و از دزدان کن صاحب کس نظام
 خواهد شد و دزد را بید کند و از دزدان منع کند از آن اردو
 اینکه جایزه باشد که دزد با شمشیر صبا کشته از دزد منع
 نماید و اگر او را هم بکشد خون او بر دشت دزدان بکشد و اگر
 حال صاحب کند در سقوط طالبه از دزدان بقتل رسد
 او را بخون دزد میکشند با آنکه خدا بعتا دزدان را عیب
 وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْإِطْلَاطِ ظاهر معنی آنکه
 هم دیگر را بدین سبب مل و بعنوان باطل بخورید پس این هم
 موافق کتاب و سنت است و از آنجمله ابو حنیفه گفته
 که اگر زید مثلا از مال عمر و هزار دینار غصب کند و از ما
 بکرم هزار دینار غصب کند و ایند و از ما هم غصب کند
 همه آنها مال طلق غاصب کرد و بدین معنی غاصب بطلان
 شود و این قول هم مخالف حواست و از آنجمله ابو حنیفه گفته
 که اگر مستمرا عالمی فاضل را هک یک نفر جهود یا کبریا
 رشتا انتم از اقصا او میکشند و آنچه کم نیز مخالف نص

مباحثه نجف

قرآنست چنانکه میفرماید وَلِيْجْعَلِ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 سَبِيلًا ظاهر معنی آنکه قرآن نداده خداوند عالم سر کافر را بر مؤمن
 راه و سلطنت و از آنجمله ابو حنیفه میگوید هرگاه کسی مال
 و خواهر خود را که کثیر باشند بخرد و با آنها جماع کند اگر چه در
 عهد هم باشد بر کس حرام نباشد و این هم مخالف قول یار است
 است که در قرآن میفرماید الرَّانِيَّةُ وَالزَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ
 وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدًا ظاهر معنی آنکه زن زنا کار و مرد
 زنا کار را از نایب بر بید بمرکب آنها صد تازیانه و از آنجمله
 ابو حنیفه گفته هرگاه چنانچه گواه بر زنا کردن زید مثلا باشد
 بدهند اگر زید صدیق شهو را کرد از او حد ساقط می
 و اگر نکند یکصد حد زنا بر او لازم آید و این حکم هم مخالف عقل
 و نقل است بلکه باعث حد میشود و میامرد مطلقا از زنا
 که هر که زنا کند بعد از بیعت افزار زنا میکند و حد از او ساقط
 باین قول ساقط شده اسوده میشود و از آنجمله ابو حنیفه
 گفته اگر کسی لواط کند و ایضا نماید بر کس حد نباشد بلکه
 تعزیر کنند با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
 مَنْ عَمِلَ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ قَاتِلُوا النَّاسِلَ وَالْمَفْعُولُ یعنی
 هر که عملی نموده مثل عمل قوم لوط یعنی لواط کرد پس بکشد هم

مباحثه حنفی

فَاعِلٌ وَهُمْ مَفْعُولٌ وَاِذَا جَاءَهُ ابُو حَنِيفَةَ كَوَيْلًا اَوْ كَرِهًا
 كُنْدَ مَا دَنَى اَوْ اَخُوهُ خُوْدًا اَوْ اَبَا اَبْنِكَ مَبْدَاً نَكَمَةً مَادِدًا اَوْ اَخُوهُ
 مَبْدَاً شَدِيدًا اَوْ اَنْهَا جَاعَ كُنْدَ بَرَكَةٍ حَذَرًا نَبَاً شَدِيدًا اَوْ اَكْفَدَ
 اِسْتُ وَاِذَا جَاءَهُ ابُو حَنِيفَةَ كَفَنَةً جَايَزًا اِسْتُ قَاضِيَةً بَدَنًا
 قَاثُوْدِيْنَ بَدَنًا وَوَكَرَ خَطَا كَرِهًا حَكَمًا نَمَايَدُكَ مَخَالِفَ حَكَمِ خَدَا
 وَرَسُولٍ يَأْتِي حَكْمًا وَاِذَا بَاطِلٌ نَوَانُ كَرِهًا مَضْرُوبًا اِسْتُ وَاِذَا بَرَكَةً
 مَخَالِفَ مَضْرُوبًا اِسْتُ رَدِّكَ اَعْلَا سُنَّتِ كَدِّكَ فَرَاغَ فَرِيضَةٍ وَفَرِيضَةٍ
 بِحَكْمِ اَعْلَا اَنْزَلَ اَللّٰهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ بَعْدَ هَرَكَةٍ
 حَكَمًا نَمَايَدُ اَبْنِكَ فَرُوْغًا فَرِيضَةً اَخَذَ اِسْرَانَ كَرِهًا اِبْنَانًا اِسْرَانَ
 وَاِذَا جَاءَهُ ابُو حَنِيفَةَ كَفَنَةً كَرِهًا بَدَنًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ كَدِّكَ فَرِيضَةٍ
 مَثَلًا اِسْتُ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 تَا اَتَقَاكَ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 حَلَالٌ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 كَدِّكَ شَوْهَرًا اَوْ اَطْلَاقًا دَاوَدَ وَاِذَا شَاهِدٌ مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 مَدَّوْغًا اِسْتُ حَكَمًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 اِبْرَضَ حَنِيفَةَ مَطْلَقًا شَوْهَرًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 اَوْ حَرَامٌ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ حَلَالٌ

مباحثه حنفی

مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 كَوَيْلًا اَوْ اَخُوهُ خُوْدًا اَوْ اَبَا اَبْنِكَ مَبْدَاً نَكَمَةً مَادِدًا اَوْ اَخُوهُ
 مَبْدَاً شَدِيدًا اَوْ اَنْهَا جَاعَ كُنْدَ بَرَكَةٍ حَذَرًا نَبَاً شَدِيدًا اَوْ اَكْفَدَ
 اِسْتُ وَاِذَا جَاءَهُ ابُو حَنِيفَةَ كَفَنَةً جَايَزًا اِسْتُ قَاضِيَةً بَدَنًا
 قَاثُوْدِيْنَ بَدَنًا وَوَكَرَ خَطَا كَرِهًا حَكَمًا نَمَايَدُكَ مَخَالِفَ حَكَمِ خَدَا
 وَرَسُولٍ يَأْتِي حَكْمًا وَاِذَا بَاطِلٌ نَوَانُ كَرِهًا مَضْرُوبًا اِسْتُ وَاِذَا بَرَكَةً
 مَخَالِفَ مَضْرُوبًا اِسْتُ رَدِّكَ اَعْلَا سُنَّتِ كَدِّكَ فَرَاغَ فَرِيضَةٍ وَفَرِيضَةٍ
 بِحَكْمِ اَعْلَا اَنْزَلَ اَللّٰهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ بَعْدَ هَرَكَةٍ
 حَكَمًا نَمَايَدُ اَبْنِكَ فَرُوْغًا فَرِيضَةً اَخَذَ اِسْرَانَ كَرِهًا اِبْنَانًا اِسْرَانَ
 وَاِذَا جَاءَهُ ابُو حَنِيفَةَ كَفَنَةً كَرِهًا بَدَنًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ كَدِّكَ فَرِيضَةٍ
 مَثَلًا اِسْتُ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 تَا اَتَقَاكَ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 حَلَالٌ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 كَدِّكَ شَوْهَرًا اَوْ اَطْلَاقًا دَاوَدَ وَاِذَا شَاهِدٌ مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 مَدَّوْغًا اِسْتُ حَكَمًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 اِبْرَضَ حَنِيفَةَ مَطْلَقًا شَوْهَرًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 اَوْ حَرَامٌ مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ
 مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا مَدَّوْغًا اَتَقَاكَ حَلَالٌ

مکالمه غصیا

که میگوید اگر زید باز نماند و از دوشیزه بگریخت
 و از جایز است که دختر خود را به نکاح خود بیاورد و هر چنان
 اگر زنی از دنیا بگریزد و از جایز است بر آن پس که بخواهد عقد
 بکشد به زنی خود را و در و همچنین اگر او را خواهد باشد
 از دنیا جایز است که خواهد خود را به نکاح خود را و در و چنان
 جایز میزند که شخص بکند ما بهر دو خواهد خود که از دنیا
 بعلل آمده اند یا اینکه هر دو عقد نکاح خوانند بر زنی خود را و در
 و غیر از اینها از مسائل که قلب سلیم از استماع عشرت مستغرا
 و کسی که چنین متذکر باشد چگونه میتوان میگفت تحقیق
 او غلط است و قتی که شافعی اینکام از از و می شنید اشفه
 کردید غضب آمد روی کرد بختی منده و گفتا بختی منده
 تو کلماتی دار و وضاحت و عین آنها از اینها خجسته با اگر
 و مرعی الشاد و مسئله از فتوای او تقریر میکنم که با هیچ عمل
 و نقل درست نباید یکی آنکه اگر زید مثلاً بدهد و نکاح
 باید در حصه عقد حصه را که در دولا به روم سکته دارد
 خارج کنند و بعد از مدتی که تو عقد در هندستان نموند
 باید در دختر به روم و از دست زید مطالبه و خود را بماند
 وقت زید از او و در که فرزندان معتقد باشند و فعلاً طلاق

مکالمه غصیا

خامله باشد و بگوید اینست حصه و تقو و تو این فرزندان
 و حاصل همه اولاد تو هستند باید قبول کنند نمیتواند بگوید
 که من از تو به دختر بگو عقد بکنم و از زمان نکاح تا آخر
 روی او زنده دیدم ام و الا آن بشهرت رسیدم ام اکنون زود
 خود را مستطیم توانم از زود من او در که فرزندان معتقد
 دارد و علاو خامله هم هست و گوید که اینهمه فرزندان
 تو هستند بچه شرع و بچه مسلمانی این مطلب است باید در
 جواب بگوید حکام امام ابوحنیفه میباشند زیرا که فرموده
 اینها جمله فرزندان تو هستند بچه خدا بدلیل آنکه تو عقد
 بکنی شاید در عالم خوار بظن تو باین ن بجهت شد و بیا
 نطقه تو بسیار چه شد بجهت و الا باز آورده نوزاد و او هم
 بخود بر داشت و یا اینکه فرشتگان از پشت تو را بر گرفته و
 دختر بجهت باشند و الحال این فرزندان حاصل شده اند
 و هیچ کجا شک و شبهه نیست و جمله عقلا و اهل معرفت
 میدانند که اینچنین از عقل و نقل و حدیث مسئله را و
 اگر شوهر در غایت شو بعد از مدتی بگریزد شوهر بگوید
 زن عقد نکاح داشت بعد شوهر بگریخت و از شوهر
 دقیم غایت شو شوهر را قبل بماند شود و اینهمه زانی بعلل را

مباحثه فقهیه

بعد از آن شوهر بقیه غایب شود و شوهر اول پیدا شود این زن
شوهر دوم هم مال شوهر اول میشود و دفعه و از هم بجز
ارث برده و شش احکام پدر و فرزندی حق این اجاره میشود
و این حکم در عینا مثل اول و از عقل و نقل و نقل و نقل
گفت چون شافعی فقهی است از آنکه بر او در یک حرفه از اجاره
نماند و توانست که اینها را انکار کند اول بمقتضا تصریح نمود
بنزد شافعی بدین چاره نکرد بعد بتشیع کردن مشغول
و گفت شافعی که امام است میگوید که از این باب وظاهر است
و این خلاف حدیث و گفته پیغمبر است و هم چنین گفت که نکاح
فاسد تحلیل میکند سه طلاق و این خلاف نص قرآن است
که میفرماید فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهَا
غَيْرَ ظَاهِرٌ أَنْ يَكُنْ طَلَقٌ هَذَا فَرَضَ بِنِكَاحٍ خَلَالِ
شود از آن مرد و از پس از سه طلاق تا باینکه نکاح شوهر دوم
از شوهر اول بیرون است و دلالت دارد بر آنکه زن با سه دفعه طلاق
داد بکر او نمیتواند بکر مکرر آنکه شوهر دوم بکر بود و نکاح
بجای آید و شکی نیست در این که مراد از نکاح آن نکاحیست که
در نظر شارع معتبر باشد و او هم عبارت است از نکاح صحیح و قایل
و دیگر آنکه و گفته از این نکاح واجب است و اجابت بوزا هم لازم

کردن

مباحثه فقهیه

کردن اینها هم خلاف فرمایش پیغمبر است که فرمود لَيْسَ فِي
الْمَالِ حَقٌّ يَكُونُ لِكُلِّ وَاحِدٍ يَعْنِي مَالِ بَعْدَ مَالِ بَعْدَ مَالِ بَعْدَ مَالِ
نهیست یوسف گفت چون که حنفی فقهی است و حنفی فقهی است
شافعی میگوید که اینها را شد و از بر کشید و گفتا میگوید
پرده است و از آنکه حنفی فقهی است و حنفی فقهی است
میگوید و از آنکه حنفی فقهی است و حنفی فقهی است
که امام ابو حنیفه در فقه خود در این باب میگوید که اگر
انها از اینان از عقل و نقل و نقل و نقل و نقل و نقل
ایشان میگوید و از آنکه حنفی فقهی است و حنفی فقهی است
نهیست میگوید که حنفی فقهی است و حنفی فقهی است
مرده را در این باب که بعد بوشم و بشارت بنید و منو سار
و بنی نیت و بنی نیت و بنی نیت و بنی نیت و بنی نیت
یا بتر که بخانه فلان هو الله احد دو بر یک درخت سبز بگوید که
مغیرت این از قرآن است که عبارت از مدتهاست آن باشد بعد
اند که پیش از این بقیه و کوع میگویم و سر از کوع بلند کرده
بجای آورد و در میان دو مسجد سزا مقدار سزا شمشیر را
بلند کند و بفضل جسوس یک مسجد نماز و قبل از شهادت
باری عمل نماید که نماز صحیح و مقبول است و اگر بخاطر نماز

عماد

مباحثه مالک

نماز شایسته است تا احتیاطی مذمتی را بخدا بقبل خود دروغ
و بی بین هیچ پیغمبری یا جماعه و مشی که مسلمانیان امر نمایند که
چنین نماز نکنند یا خدا بقبل آن بنده کان خود را بچنین نماز
امر نماید و این نماز باعث تقرب درگاه اله شود ^{و اگر گفت}
چون مزدی را در دو طرف گفتند بگوید یا انما یبید و سحر و
کشید گفتیم عزیزان خوف را که ناه کشید و درین خوف را
از این رسوا میکنند که من از مزدی در دو طرف نفرین گرفتم ^{و اگر گفت}
و اقول انما یبید و سحر و کشید گفتیم که در این اثنا امام مذمت مالک
که او هم در آن مجلس حاضر بود و این گفتگوها را می شنیدند
خواست و رو کرد بمن و گفت یا یوحنا اگر مذمت خواهی که
بگوید و فرمایش خدا رسول صلی الله علیه و آله نود و یک
باشد مذمت مالک را بیکر که او از جمله تابعین باشد
و از همه اینها مقلد است و او ستایش فرست و مثل آنچه
قبیل او است حق اقل نیست عمل با آنها نمیکند بلکه هر
گفته اند که کثافت است و حلال و آیه گفته پس خدایا نشین
است که ما بر او شسته اند و عیظ و غضب کرده و ما که گفت
ایما که امام توحید این دارد یا جماعت بر اینکه فتیله دارد که
کوشش است بچه حلال است و ازین من و ناپاک است و کوشش

مباحثه مالک

و خیرا لست و نباید در نماز فریضه عود بکنش و بکنش
تشدت آخر و از دستاورد اجنبی است و حلال و از این رسول
والله انما یبید و سحر و کشید گفتیم و همچنین مالک ^{عنه} گفت
که باشد که امت کثیر بر اینان بدعت حلال کشید و با
مطلع نسل کشید و او اینست که مباح دانسته و او را پس
امر داد و سحر چنانکه در مشهوره خود میگوید و بنابر
بنیك العلم الامردی ^{فمؤان للرحیل المجر} هزارا
كان و حیدل السیر و لیس فی الله بین الا لک
و همچنین مباح دانسته و طه غلام را حقه اینکه بخورد
مالک غلام را خرید و او غلام بچند خود را میگوید
دادند و مباح دانست و بنابر غلام آن را که در این کتاب
ممکن است ندادند و میخواست و گفت هم حکم کرد بعین بود
و بنابر غلام پس حیا نمیکند اما لک میگوید و میگوید
حسن با اینکه بی حیدل الله علیه و آله و او مورد من
خدا بقتلوا الضامیل و المصنوعون یعلم من کس او را
پس بکشید هم فاعل دوم مقتول را بر مالک هم با حنیف
شاید هر سه با هم در افتادند و بر یکدیگر حیات او را
کردند که بی حیدل این راست میباشد پس بی حیا گفت این

مباحثه جنبل

از این نزاع گفتگوها بر کردید که نزد یک کشته من از این
بیزاید شود و این اشخاص مندرجند که در آن مجلس نشسته
و هیچ با ایشان گفتگو مداخله نمیکرد و قریبکه منافعه اینها
مشاهده کرد و دید که جنبل و جدال از هر طرف جدا گشتند
کردیم و گفت یا یونجه تا از این سخن میگوید و خدا بی مکر
مستحق قیامه الا الله که اگر منده و خواهی باشد که بر تو از قیامه
پس منک امام حنبل را که بر مندرجست امام حنبل چنین حقیقت
که هیچ نسبت بان مندرجست ندارد و قریبکه علمای سنی
اینچنین فرمودند و طبرستان و بلند شد و مراب زبان من
و ملا من است و او کسور و گفتند احینبل اینند و حنبل
تو که ترا میماند است تواند کرد تا که ما مانده تو هیچ در آن
بر منده مناصوحه شان و فضیله است مندرجست با اینکه ما
حنبل و گفته خداست و بحسب او بر شرف نشسته و از هر
جهت انکشت بلند کرد و باز گفته که خداست و بحسب او
از این منافع و ایدین نامها مندرجست و بیامرد فقط الله
یعنی که اینها نمومثل و کما غلام سیاه و خال که بجز سواد
و در اینها و غلبه تو که شرالو از مرد و اینها که در
شهر بغداد بر سر نامها مندرجست و خودها سازند و اینها

مباحثه جنبل

عاجو میریزند تا خود را از آن جو بخورد و اینها که
که در آن از آنها از اینها مندرجست و بحسب او
جامع رفته باین امید که خداوند خواهد آمد و از غایت
اتفاقیه تا این که پس از این گفتگو و نظر فرمود و اینها
کونا به داشت و قریبکه حنبل را مندرجست و او افتاد چنین
نمود که خداست و اینها است نازل شده در اینها حال بر قیامه
و اینها مندرجست با اینها بشر و مندرجست من و مولای من
درم که من و من و مندرجست مکن بعد از خود و میگوید و حاضر
میباشد و اینها مندرجست و اینها مندرجست و اینها
کان نمود که از او از لاده عمل بد دارد پس صیحه کشیده با او از
بلند فریاد کرد که این در اینها نام مسجد یا من از لاده عمل
قیح دارد مردم جمع شده او را گرفته بعد از اینها و از این
بسیار او را بجا که سپردند که در حین نباشد تا صبح تحقیق
حال و بعد از این صبح شد جماعتی از علماء حنبل و بلند
خاک رفته و قسم نداد کردند که این شخص اصل این کار نیست
بلکه چنین کمان کرده بر قیامه کارش بوده از آسمان نازل شد
و از لاده کرده تا اینها او را بوسیله حاجتها خود را از
سوال کنند و از اینها که خلاص کردند و از لاده حنبل

مباحث حنبلی

که از غایب علمت آنها است از مورد و کیست خدا بی غایب است
 هک دعوی من الفیج والحبی و اسئلوب ما و انی
 زعور و عا سحر خدا از من سوال کنید که بغیر من
 دینا از هر چیز خدا میخواهد سوال شما باشد تا جواب دهم
 و هم چنین نام حنبلی گفته است شستن در وضو واجب است
 و گفته اگر امان بجوید عدل نماز را نشسته بخواند اگر نماز
 جایز است که بعد از نشسته بخواند و مانند اینها پس نا این
 و عیون چون در حنبلی از باب مذاهب یا کثر و اصل
 خواهد بود بعد از آن در بدین کتاب آنچه آمده است
 و شافعی و مالکی و حنبلی و زاع شده است و هم دیگر
 میکردند و یکدیگر یکدیگر جدا نمائید که در حدیث
 مع خود را اظهار نمودند تا اینکه شامه صاحب کتاب
 مجلس بان طاعت و ملائمت ایشان که نیکو پس من که هم
 بخدا و پیغمبر کرد دست من از عطا بد شما انور کردم پس شما
 اسلام هم پس که شما از بد پیش و او یاراه و واسو آناه لکن
 شما را استم میدهم بخدا و احد که این مباحث را تمام شما
 و مشتق و با سید که عوام الناس هر شما را ملائمت میکنند
 گفت پس مجلس را متفق ساختند هر یک بمنال خود نشسته

مباحث حنبلی

هفتم در بگردان ملائمت کردند پس از آن باز شما استم
 گذاشته پس جسدند در مستقر و من هم حاضر گشته
 رسال مطلب خود را کردند و ایمان مغایله آنها را افزود
 که ایامینا مسلمانان ندیده غیر از این چهار مذهب است
 است علمنا گفت بایست و لکن ایما است و گفته بود
 و دایم خود را اینها میدانند و هیچ خودشان از درستی شما
 معلوم ندارند و خود را در پرتو شافعی یا حنبلی
 میکنند و در شافعی شما مسلمانان خود میکنند
 و کبر گوید کبر و اما از افضلیت نمیتواند بگویند که نا
 و افضلیت هم از ترس گشته شدن و ایشان را امان واجب
 القتل میدانم و ایشان در غایت قتلند و از خدا انفرقه
 قلیل هیچ حاصل نیست یوحنا گفت اگر استی بر
 است که قلت و که ایشان دلیل بر بطلان نیست بلکه شما
 حقیقت منور یا ایشان است زیرا که من در قرآن شما را دیدم
 که خداوند شما در مواضع کثیر مدح قلیل را فرمود و شما
 میفرماید و قلیل من عباد الشکور و مثل قوله لا
 قلیلا منهم و مثل و ما اوتیکم من العلم الا قلیلا
 و ایضا قوله الا قلیلا من انجبتنا و مثل قلیلا

مدح قلک و مکتبہ کتبہ

مَا يُؤْمِنُونَ وَمَثَلًا لِّكَيْفَ كُفِّرُوا بِلَيْسَ إِلَّا قَلِيلًا وَمَثَلًا
 لِّكَيْفَ يُقْلَلُونَ قَلِيلًا لَّيْسَ عَلَيْهِمْ فِيهِ كُفْرٌ وَكَانَتْ قُرْآنًا وَمَثَلًا لِّكَيْفَ
 ذُرِّيَّتُهُ الْأَقْبَابُ وَأَصْحَابُ الْمَدِينَةِ مَقْبُوحِينَ كَثِيرًا لِّأَنَّهُمْ
 ذُرِّيَّةُ جُنَاحٍ مُّشْرِكٍ وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَهُمْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ شَرٌّ لَّكَ
 عَرَسَ بِلِلَّهِ وَمَثَلًا لِّكَيْفَ أَكْثَرَهُمُ الْيَقِينُ فَادْعُهُمْ وَدَعْ
 جَاهِدَهُمْ دَعْوَاهُمْ وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرَهُمُ الْإِلَهَاءُ وَمَا يَنْبَغُ
 أَكْثَرَهُمُ بِاللَّيْلِ وَاللَّيْلَةُ أَكْثَرُ مِنْ نَّهَارٍ وَمَثَلًا لِّكَيْفَ أَكْثَرَهُمُ
 مُّشْرِكُونَ وَإِنْ تَدْعُهُمْ لِيُشْرِكُوا بِمَا لَهُمْ دِينٌ وَنَاصِيَةٌ أَكْثَرُهُمْ
 مُّؤْمِنِينَ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَإِنْ تَدْعُهُمْ دَعْوَةً
 مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ أَوْ مِنْ خَلْفَهُمْ أَوْ مِنْ وَجْهِهِمْ وَآخِذِينَ
 بِأُفُوقِ الْأَرْضِ مِنَ الْقَوْمِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَثَلًا لِّكَيْفَ
 يُقْلَلُونَ قَلِيلًا لَّيْسَ عَلَيْهِمْ فِيهِ كُفْرٌ وَكَانَتْ قُرْآنًا وَمَثَلًا
 لِّكَيْفَ يُقْلَلُونَ قَلِيلًا لَّيْسَ عَلَيْهِمْ فِيهِ كُفْرٌ وَكَانَتْ قُرْآنًا

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

گفتند آنکه این خبیله از عظیم است و نیز راست است اعتراف
 آنست که بسیار بد بوده باشد از هر عین بگوید نه بدیم مگر
 از عین با او خداوندی خدا را قراوند دارند عاقلان گفتند
 یا اقران دارند بلکه بسیار عاقلانه در دفع حید و تنزه خدا
 عاقلان با او ندیش یوحنا گفت مگر اعتراف نه وین وین
 جانا رسول الله علیه و آله دارند عاقلان گفتند
 یا اقران یا بلکه حضرت رسول الله علیه و آله را منزه
 دانند از معاصی و کبیر و عظام عمر قبل از نبوت و بعد
 نبوت و جمیع ایاضات و قرآن همه اقران دارند و عینا گفت
 ایا قبیله مسلمانان توجیه نمیکند گفته اند نمیکند خوب
 گفته که مرتجع و خسر و خسر و سوال قبول دارند و نه این
 و ششاعت و بر این دلیل چیزها اعتراف دارند عاقلان گفتند
 که شما آنها اقران دارند پس یوحنا گفت ایا انکار عینا
 میکنند مثل طهارت و عاز و دونه و حج و جهاد و کوه
 عاقلان گفتند باینها هم اقران و اعتراف دارند بلکه در اینها
 مخالف نامه اجل میاوندند یوحنا گفت مگر اینها
 اند که حلال خبیله اند و مردان و اولاد و لغو و لعب و دنیا
 و خون ناحق و عاقلان گفتند نعم والله هرگز اینها را اجابت

در مذهب جبر

نمیدانند بلکه احقر از آنها از این استیلاست از احقر
دیگران یوحنا گفت الله اکبر و تو بیکه بگویند لا اله الا
الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و حج و جهتها و زکوة اقرار نمایند و خمر و زنا و لواط و غیر
ناحق و حرام دانند چرا باید آنها را اجبار بقتل و ذل و غیر
باشند نزد شما و این کار شما از مسلمانان بعد از اسلام
بعید می نماید باینکه پیغمبر شما فرمود که من مأمور هستم
اینکه با کفار مقاتله و محاربه نمایم تا شهادت دهند
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس ما که شهادت بر آن
گفتند بگویند با و مال و عیال آنها را در غنای اسلام میباشند
مگر این که کار نمایند که مستحق قتل باشند حتما آنها
با بروردن کار است علما گفتند یا یحیی ما به دردت آنها
بدشتها بدین گذاشتند و بدشتها میباشند یوحنا
بنایمان باید آنها را گفتند بیکه انکه انفسیام بگویند باین
در افعال و اعمال خود اختیار هست و دست و پا و معصیت
مؤثر است و گویند که خدا ایمان را خواسته و کفر و ظلم را خواسته
و چنان اعتقاد را مابین ما میباید زیرا که حقا اینها را
خدا تعالی شربک دانسته یوحنا گفت پس در اینجا

اینکه گفتند که ما را اختیار نیست که بگویند باینکه
ما را اختیار نیست که بگویند باینکه ما را اختیار نیست
که بگویند باینکه ما را اختیار نیست که بگویند باینکه

در مذهب جبر

مشکل خواهد شد زیرا که بقول شما لازم افتاده که اعتقاد
نمایند بر اینکه هر معصیه که در دنیا واقع شود شرک و ظلم
و جود و فسق و فساد و غیر خود و خود را و بگویند این اعمال
هیچیک از جانب خدا نباشد و مؤثر در خدا نباشد و بگویند
که از اراده خدا واقع شده و خدا خواسته که کار کارش کند
و او در کفر خود مجبور بود و هیچ اختیار با او نبود و اینها
باینکه شما اقرار میکنید که خدای تعالی فرموده است که کافران را
مقتل خواهند فرمود که چرا اینها را و ندیدید و فهمیدید بقرین
شما از آنکه بگویند خدای تعالی خواسته که شیطان
مرد را حلال کند کراه نماید بلکه از سبب شما خواسته که شیطان
نماید و سزاوارتر است از خود که کند و خدا کند و انکه
و بیک پریش برسد کند هیچ یک از اینها را و اینها را اختیار
نباشد اگر واقع اینچنین است پس چرا اینها را در علم است
مذمت میکنیم بلکه چرا خدا تعالی اینها را از عذاب میباید
چگونه رد میسوی و بر دین کار که حکیم و دانایان است و
با اینها فرموده و از او ایمان خواهد داشت که بگوید بر آن
با این که جبر مقتدر بر کفر برآورده باشد و اینها را حکیم
عادل دانند که بندگان خود را از اینها روگرداند معصیت را

در مذهب جبر

با ایمان نمود و ایمان نیاوردند و از کفر و ایمان کفر و ایمان کردند و کافر شدند
 پس آن کافر گوید خداوند ایمان بخیر ما که کافر از امر خدا یا تو
 خدا بفرموده ایم این را بر تو پس کافر گوید خدا یا امر هیچ اخشی
 داد به بد کفر خدا گوید اخشی اندام پس کافر بگوید خدا یا
 مرا کافر بر تو و بمن اخشی هم نداده بد دفع کفر و قبول ایمان
 دیگر مزاجه تمسیر و از او جز امر خدا نیست یک بر کفر و خدا
 انوقت لازم شود هیچ جبر و از ماند و این همه را که حق تو است
 الله ما اشکرکنا لانه میسر و حق تعالی را چه این نکته در
 این آیه فرمود **قُلْ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ قُلْ شَاءَ لَسَدِکُمْ یَجْزِی**
یعنی بگو بآنکه حق تعالی است و اله مر خدا را حجت است قوی
 و محکم که شهادت کفر و ایمان اخشی فرمود و اگر میخواسته خدا
 تعالی تمام از جبر را اخشی بفرموده میگرد لکن او متناکلیه
 میشد و منافیه با استحقاق ثواب بود و بحثا گفتند
 اند که شما بگوئید که خدا تعالی ایمان از کافر میخواست و اگر
 خواسته که همه خلق مسلم شود جمله مسلمانی بود لکن او
 نخواسته که بی پرست پرست نباشد و اگر خواسته که کسک
 فرستگان را میسر نه پرستند و منکر بپرستند از او اند
 میدانم که این سخن شما خلاف عقل و قرآن است زیرا که من قرآن

در مذهب جبر

شما خواسته و جعلا الملائکه الذین هم علی الرحمن یا یا
 است و اخلاهم سکتکب شهاده و هو فی شان یعی
 گفته اند مشرکان در حق و رستمان که بنده آن در همانند
 که ایشان دختران را کافر و بدعت اند و بر اینها پس از
 باشد که کواهی ایشان نوشته شود و ایشان از این سخن
 و اینها است و خداوند و خداوند و فرموده خداوند
 لولیک آلهة من دین ما هم ما هم و ذلک من علم انهم
 الا بعد یهون و دیگر گفته اند که مشرکان که اگر خدا
 ما ایشان را چه نسبت به مشرکان را بر این قول علم و الله
 بنسبت که ایشان بد دفع و در میگویند بعد از آن
 ام اعتقادهم کنا اهل و کنا و فیه من مستحکم انیا
 مشرکان از کتاب دادیم قبل از این دنیا که در این کتاب
 بر قول یسایر ایشان با کتاب تمسک میکنند بل تا
 و جانا ابا انما علمه و الا علی انا لیه مقتدون یعنی آنچه
 نبوی بگوید گفته اند در جواب بد و است که ما پدر خود را بر طرف
 و دین باقیم و حال ما هم باینکه ایشان میروند و پرستند ایشان
 همه کنیم و چون که چنین در قرآن شما اند و شما ایمان را از
 چرا میگوئید که خدا تعالی شر را از سر است و چرا بر او

دھب جبر

انکه نیست محمد مکرر سوله و پیغمبر از جانب خدا و جبرئیل
از ان پیغمبر ای که نیست پس اگر او هر کاد می بیند آنکه سوله بر سر
بدین آباء و کذاستان خود و هر کس بر کرد بیاشند و
خود که کنایه از مذہب پیشینان باشد هر کس ضرر بخدا می بیند
چون را و شود جز او را باشد خدا را سزا کند کانرا
پس چون رسول علیه السلام و ال وفات کرد و حجاز را
که در اینند از اهل بیت و بیعت کردند با ابا بکر و معا و
واهل بیت علیهم السلام را گذاشتند که بیایند و ما
پس از اهل بیت کردیم و متابعت با آنکه نکردیم بلکه متابعت
علیه ابنا و ابنا و اهل بیت و متابعت علیهم که در جمیع
شبه نیست که متابعت علی و اهل بیت علیهم السلام واجب
باشد و متابعت علی و اهل بیت علیهم السلام واجب باشد
تحت هیچ پیغمبر علیه السلام و ال که بطریق متعین فرموده
مثل اهل بیت که مثل سینه و نهج و موی که متابعت و
تخلف عنها مثل و غیره و غیره یعنی مثل اهل بیت من
کسری تو هست هر کس که بان کشته شود سوار سواران یا در
تخلف نمود و از او گردان شده کمره کشته و در خلاص
مانده و غرق شد و این هر دو حدیث صحیح است جمله مسلمانان

جنگل

درم قلع خا از خا

پس دلیل ثابتی که ما فرموده تا جمیع شیوه های فرق ها را کند
بعد از آنکه جمیع سنت که خلفای عالی مرتبه که بعد از رسول الله
صلی الله علیه و آله و آله و سلم از صحابه و تابعین و غیره
تقریباً لیکن در اختیار ما بماند و چیزی را اثبات نماید که آنکه
اثبات کنند که اصلیت در یک طرف بوده اند و عمر را تابع
در یک طرف و دیگران را اثبات کنند بعضی می گویند که اصلیت
جمیع سنت است که قول ایشان است و مستند و معتد اما بگویند
در اثبات مناهیم و اما از حدیث و غیره و از سوی ان اشیاء که
جمیع شیوه و ادیان و جمیع قول و انکب و اشیاء قبول که در
طرح می کنیم مگر چیزی موافق قول ایشان در کتاب است که اصل
سنت و جماعتی باشد قبول می کنیم و شما را بان الزام می کنیم
و او ایشان را حجت باشد پس علماء چه شانند و سب کشتند
اینهمه مواضع و اثبات آنها پس بگویند گفت علماء که شما را
سوگند میدهم بان بر و در کتاب که در کتاب کریم فرموده او که
إِنَّ الدِّينَ كُلَّهُ مَنَاسِكٌ فَأَنزَلْنَا مِنَ الْبَنَاتِ وَالْحَدِّكَ يُعَدُّ
مَنَابِتَهُ لِلنَّاسِ مِنَ الْكِتَابِ أُولَئِكَ بَلَّغْنَاهُمْ اللَّهُ وَبَلَّغْنَاهُمْ
الَّذِينَ عَمِلُوا ظَاهِرًا مَعْنَاهُ أَنْكَ بَدَدْتُمْ أَنْكَ مِثْلُ شَانْد
اینچه را که فرموده شما بان از بنات و حدیث پس از آنکه بنات

در وقوع غلام در خلافت

او را نموده بودیم در کتاب برای پیراهنهای ایند که لغن میکند
 آنها را خدا و لغن میکند ایشان را لغن کند و آن که هیچ کتاب
 شما الحجاب و حجاب دارد شدت اگر دلالت کند بر اینکه ابابکر و
 عمر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله با اهل بیت
 که علی و فاطمه و عباس است نزاع کرده علما گفتند بل نزاع و
 مخالفت کرده اند و در کتاب ما است در جمیع بخاری که اعظم
 کتاب اهل سنت و جماعت است در بخاری و او در میان غزوه
 خبیر بن اشاة علیه السلام الموانع بن که علی علیه السلام با ابابکر نزاع
 کردند و خلافت نام داشتند که مدحی فاطمه علیها السلام
 بود و جمیع بخاری بخاری دیگر ششست در جزو دوم در میان جمیع
 الحجاب روایت عمر بن خطاب که علی و ابوبکر با این مرد بودند
 نزاع کرده اند و این اظهار من الشمر بل که در کتاب ما چیزی
 عجیب تر کرده اند که اگر فاضل اباندا نزاع است او بگویم
 سازند و آن اینست که در کتاب جمیع بخاری و مسلم روایت کرده
 اند و ما اینکه وفات کرد ابوبکر و عمر در بخاری و ششست عباس
 و علی اصلاً نزد عمر طلب میراث پیغمبر را از او نمودند عمر غضب
 و در کتاب خود گفت بعنای علی علیه السلام بگوئی رسول الله
 وفات یافت ابوبکر گفت من قاتل رسول الله هستم مدحی فاطمه

فہرست

در دفعه اول در خلافت

[illegible]

خالف

✕

در دفع خلا در خلا

است پس بخواهید که ابابکر و عمر و عثمان و اهل بیت که در اند
اجماع باشند و هر چه باجماع باشد مخالفت آن نتوان کرد و
انکارش از مخالفت و جور و جبر نیست و در حق ایشان
چه صحیح و یا آیه یا توفیق ابوبکر و جلیس عمر و مکاره الی الله
و علیها الی عمر و طلب میراث ما من رسول الله فخص به
عمر و قال کلاما یقول فیه فاما توفیق رسول الله علیه
الله علیه و آله و سلم قال ابوبکر انا ولی رسول الله
فجئت انت فطلب میراث من ابی الخیات و یطایب هذا
میراث اخر ابی من ابی فاضال لکن ابوبکر ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ما ترکناه قال نعم معاشر
الانبیاء لا یورث بكون صدقه فرائضه کاذبا انما
غار لغاشنا ثم توفیق ابوبکر فقلت انا ولی رسول
الله و ولی ابوبکر فجئت انت و علی و انما جبه ما صلکم
الله الا من لناد و نکم فقلت لکن ما مکاله الیه بکرم فرائضه
کاذبا انما غار لغاشنا فوجها گفت اگر دافضین
شمار الزام کنند که بگویند عمر و پیغمبر از انست یا در دفع شما
چند نفر اند گفت اگر میگویند است گفت لازم آید که علی
و عبا اعتقاد کرده باشند ابوبکر و عمر و دفع گویند

و حدیث پیغمبر

و نام و خان و عمار و مستند و هرگاه مثل این دفع که علی
و عبا از حدیث پیغمبر که این خود که اندر حدیث پیغمبر است
که داشت حق باشد زیرا که شما باجماع نقل کرده اند که حق با علی
و عبا است و دیگر موافق حدیث پیغمبر است که پیغمبر فرمود حق
با علی و علی علیه السلام با حسن است و اگر عمر و دفع است لا یقربنا
بمخالفت زیرا که حدیث پیغمبر که کسین بن دفع گویند که عمر
کس او و پیشوا امامت و خلیفه رسول الله باشد و در
و دیگر اگر عمر دفع گفته بود البتة میراث من و عبا
یا کسی که از حاضران مجلس عذر از عمر خواستند لکن نکرد
پس درین روایت سخن کرده و راضیان اجماع میباشند و آنچه است
که علی شما در کتبها معتبر خود را از نقل کرده اند و آنچه است
که انما جریث میکنند بطعن شما با ابوبکر و عمر و برانچه
حسان الساقی علی علیه السلام انما از کاذب است و عدد کنند
خوانند و مستحق خلافت و از ابوبکر و ابوبکر و خود را
مستحق دانستند و شک نیست بموجب حدیث مسلم بن اطرین
علی علیه السلام با حسن و حق با علی و فی الجمله معلوم شد
ما را بیقین که ابابکر و عمر و اهل بیت رسول الله علیه
و آله و سلم نزاع و مخالفت کرده اند اکنون اندک هم بمقتضای حدیث

در آیت جناب فاطمه

پس شاک و شبهه ثابت شد که هر کس شیوه اهل بیت را
 الله را حیات الله علیه و اله و سلام کند یا سنان مناجیه را
 و هر کس که شیوه غیر اینها را از اسلام خارج باشد یا نبوت باشد
 یوحنا گفت من در بدو ام و شکایت شما که در رسول الله علیه
 الله علیه و اله فاطمه و هرام و السبب است و او را خلیفه شما
 خوانده و از در کسب است که فرمود که خدا را خشم میکند
 بزرگ خشم او و در نماز می دهد یا اینست شما او و دیگر فرمود
 که هر کس بر بنان او و از امر او بجا نیند باشد پس میخواهم بدانم
 که خیال او یا ابو بکر چون بنوانا از این است یا نه علم افتد
 آنکه تو دیگر با خیال ما هم در دو جا جمع بنان میکند و شما
 فاطمه علیه السلام او یک در کتاب کتاب دینیه ایم این رسول
 الله علیه و اله و سلام قال فاطمه بیعتی است
 من انبغضها ابغضت و انبغضت من رسول الله علیه و اله
 علیه و اله و سلام فاطمه بیعتی است از اهل بیت که از آن
 و یزدی است از اهل بیت که از آن است که از آن است که از آن
 دو حد که هر کس فاطمه را از این بخاند رسول الله علیه و اله
 علیه و اله بخاند باشد و هر کس رسول الله علیه و اله را
 از این بخاند بخاند و در درگاه افضل جیم باشد و خداوند

در آیت فاطمه

بود و ثابت شد که خدا را بیعت خشم که در منجش فاطمه علیه السلام
 و خداوند و شما فاطمه علیه السلام بیعتی است که
 شما گفتید بیعتی است که بیعتی است و لیکن سوال این است
 که آیا بگو فاطمه علیه السلام را از این بیدار یا نه علم افتد و ما
 از این بیدار یا نه او را لیکن در شیوه بنادیه در حین بنادیه
 افتد که در فاطمه علیه السلام بنادیه است یا نه علم افتد
 و در حقیقت رسول الله علیه و اله میباید بداند
 طلبید ابو بکر او را منع کرد پس فاطمه خشم کرد و ابو بکر
 نگفت و از بنادیه با بنادیه بنادیه و چون فاطمه و بنادیه
 علیه السلام و السلام اما از این شب غسل غسل از آن و در آن
 و ابوبکر را خبر داد و در آن ایات است که باب العزیز
 خیر من فاطمه و بنادیه طویل قانت فاطمه علیه السلام
 لا اله الا الله طلب منه میل نهامیها قادی ابو بکر بنیج
 الی فاطمه علیه السلام شیئا ففعلت فاطمه علیه السلام بکرم
 فی ذلک مهجوره و لم تکن مدحی ما انت و عاشت بعد
 النبی علیه و اله علیه و اله و سلام سینه است شهر فاطمه
 توفیق دفعها و بجهت علی البیل و لم یفوز بها ابوبکر
 و شما بخاند و بنادیه و بنادیه و بنادیه و بنادیه و بنادیه

در اخیت فاطمہ

عَنْ غَايَةِ إِثْقَانِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَلَّمَ أَتَاكَوُتُكَ ذَاتِ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا جِئَ بِكَ
بِرَأْسِهَا مَاتَ كَذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لَا يُؤْتِيكَ مَا تَرْكَنَاهُ سَدَّ مَعْقِدَيْكَ فَاطْمَئِنَّ مِنْهُ
أَتَاكَوُتُكَ مَا تَرْكَنَاهُ سَدَّ مَعْقِدَيْكَ فَاطْمَئِنَّ مِنْهُ
اللَّهُ يَشْفِيهِ أَشْهُرُ رَمَضَانَ الْجَوَارِحُ أَهْلُهَا
الْمُتْرَبُونَ غَايَةِ إِثْقَانِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَنْعَهَا أَبُو كُرَيْبٍ فَهِيَ رَكْعَةٌ
فَاطْمَئِنَّ مِنْهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَمَنْعَهَا أَبُو كُرَيْبٍ فَهِيَ رَكْعَةٌ
وَلَا تَمُكِّنُكُمْ فِيهَا كَذَلِكَ فَاطْمَئِنَّ مِنْهُ أَهْلُهَا
أَهْلُهَا بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا جِئَ بِكَ
بِرَأْسِهَا مَاتَ كَذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لَا يُؤْتِيكَ مَا تَرْكَنَاهُ سَدَّ مَعْقِدَيْكَ فَاطْمَئِنَّ مِنْهُ
أَتَاكَوُتُكَ مَا تَرْكَنَاهُ سَدَّ مَعْقِدَيْكَ فَاطْمَئِنَّ مِنْهُ
اللَّهُ يَشْفِيهِ أَشْهُرُ رَمَضَانَ الْجَوَارِحُ أَهْلُهَا

دراختی فاضلہ

فی الدین و الاخره و اعدای علم و عدایه نسبتاً ظاهر معنی که
 نسبتاً انما از تیک میکنند خدایه و یغیر از العتق مؤ
 انها از خدایم در دنیا و ادم و اخرت و هیتا مذکور و انها
 عذاب و اذیت و این با انکه قرآن شایع نباشد
 شمار و شایع و شایع و شایع باشد با انکه اعتقاد با انکه
 ای که انما از انجا می بیند پس علم است که شد و شایع
 نماند و پس نماند و یوحنا گفت بعضی از انجا آمدند که
 و منکرش کرد و ایشان را پرسید علم گفت چرا انکه که شده
 مانا جماع کرده اند و خلافت ابابکر و حنظله و ابانکه که
 از اصل بیست و هفت نفر از اصحاب و امیر فرمود و چون از انجا
 برخواست و نه اند و هر کس خلافت را بپذیرد که با انکه انکه
 در دنیا و اخرت و اجابا مثل باشد یوحنا گفت بعضی
 و این ان که این همه سخت است اما خلافت جنکست که میکنند و
 در جماع که ثابت میشود با انکه نقل کرده اند که عمر بن خطاب
 خبر داد که انما علی علیه السلام و عثمان علیه السلام
 در خلافت و بیکان بود که انکه ایشان در عکوف بود و انکه
 و نقل کرد و انکه نزاع کرده اند با انکه بگویند خصم مسلم نمی دارد
 شما اند و صلح و بیعت کردن از ان وقت تا این وقت و اتباع علی

کلام در خلافت

مستلم نمیدانند بر این شما صحت خلافت ایشان را و تا اندک
میگویند از اهل بهشت است و آن نیز در استدلال مجموع است
خاصه بهشت شما که میگویند بر خاندان پیغمبر واجب نیست و
و در دفع هم بعل بنیست بلکه بعد از من کثایه و یحیی و یونس
و اما آنکه از خطاب میگوید و خاندان بهشتی مدح فرموده و خطاب را
در دست لکن دخول ایشان با افراد مدح و استیفاء نیست
و نیز اگر در کتب شما دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده و از باب بهشت آورده شود استماعی که از اوست من شما
نیز که گفت شوق از ذات اتمثال پس میگویم از آن بزرگان من بزرگان
فستانت اینها پس گفته شود درستی که میباید از آن چه که در
عبادت پس میگویند اینها آنکه گفتن آن بناء صالح و گفتن عیال
شعبه اما در وقت فیهام قلمنا و قلمنا گفت انت الزمیتنا بانه
وانت بنا نلت شهیدان بعد از ما فیهام قلمنا و قلمنا و انت
تعمد لکم فایک انت العبد الحکیم ظاهر معنی آنکه بودم
بر اینها گواه ما را میباید در میان ایشان بود پس قیاس بر داشت
من از میان ایشان هست و نکند اینها و تو هر چه که از
هرگاه عذاب کنی آنها را پس ایشان بیهوشان تواند و اگر میباید
انها را پس بدیده که تو میخواستی و شک و پس گفته شود و از آن

کتاب

کلام در خلافت

که ایشان مرتبه برده اند و از آن هنگام که تو موافقت کرده
و او با پیغمبر و آیات پیغمبر در آن شما است از انجمله ما
رواه العیون فی الجمع من الصحیحین من المتفق علیهم فی الخبر
السلیم من سند عبد الله بن عباس قال قال الله عز وجل قال لا
اذا سبغت بر خیال من الله فی خلدنهم ذات الشمال فاقول ان
انما ایدم انما ایدم فیما انک لا تدربها احد و ایدم انک
و قال لهم ما قال لعبد الصالح و کنت علیهم سبها
ما دمت فیهم الخ قال فقال لیهام لم یزالوا و ایدم من
اعطائهم منة فادفهم و با و یجاء بعد فیهام من یستون
منه که او از اهل بهشت است و اگر بعکس بقیه نشود بجهت اخذ
سابقه پس معلوم شد که اجماع سلف سالم نیست و از آن بنا
که بهشتی است جمعه خلافت ایشان لازم نمیشود پس گفتند
آنکه خلافت ایشان باجماع ثابت شد و در اجماع من نیست اگر
یومنا گفت با کورافضیایا بگویند که اجماع دلیل است بر صحت
ما اجمع علی و آنچه اجماع بر او واقع شد لکن در اجماع از
میکنیم اجماع مجموع امت را با اجماع اهل الحال و العرف و
کلام را که اخبثا کتید بعل نیامده و نیز که نصیح کرده اند که
عباس بن علی و اتباع ایشان مسلم ندانند که خلافت آنها

و کتاب

کلام در خلا

و حکایت خالی که نیست و هیچ بخاری که کرده اند و در باب
 احیاء از عمر بن خطاب که بر سر منبر گفت و حکایت خلافت را با یکی که
 مامور طریقی بود به بیعت با ابوبکر که اگر با ابوبکر بیعت نکنم و
 که دیگر را بیعت کنند به با آنکه ما با ابی بنی است ایشان پیش می
 داند چون یک خانه را با بیعت ندیده ایم یا با آنکه ایشان که پیش
 واقعه بیعت کنیم با ابوبکر دست از او برانیم بیعت کنیم
 و با آنکه در میان حاکم بیعت با ابوبکر خیر از آنکه با ابوبکر بیعت
 شد از آنکه در میان هر کس که عباد این زمینند که بیعت
 ناکه با ابی بنی است و ما با بیعت و ما با بیعت و ما با بیعت
 به آنکه اندر جایی از آنکه ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 بیعت با ابی بنی است و بیعت با ابی بنی است که بیعت
 سعد را گفت که خدا گشت او را ابوبکر که بیعت با ابی بنی است
 شد که در میان بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 تا این که بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 در که بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 و بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 با جماع را و بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 علیه السلام بنصر از رسول و وصیت بخلاف و شرح می

کلام در خلا

که امام که او را دست حضرت باشد که آنکه منصف علیه باشد
 قدیم آنکه معصوم باشد سیم آنکه افضل از آن خود باشد
 یعنی امام از همه و اشجع و اگر نیز نبوده باشد بوحسنا
 گفت هیچ شک نیست که اگر تا نبشود که رسول الله صلی
 علیه و آله بنصر فرمود باشد بر یکی هیچ سخن نماند و اجتماع
 و احیاء باطل بود من از شما میپرسم که هیچ وصیت از رسول
 الله بود و یا آنکه بنصر بر خلافت ابوبکر بود و علی را گفتند
 که بنصر نکرد که گفت هیچ وصیت کرد رسول الله در مال
 بود بر آنکه بنصر بر ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 رسول الله فرمود که مرا در آن که بیعت با ابی بنی است
 کتاب بیعت که هر کس که راه نشو با ابی بنی است بیعت
 بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 گفت که رسول الله بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 میکنند سخن رسول الله را صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود
 بگذارد مرا که چیزی که من در آنکه بیعت با ابی بنی است
 با آن بیعت با ابی بنی است که بیعت با ابی بنی است
 مشرکان را از جزیره عرب بیرون کنید و مسافران را بگذرانید
 چنانکه من گذرانید و سیم وصیت را پس رسول الله صلی

عالمی گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله

در آنجا

الله

کلام مرید خلاق

اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزَاوَسَاشَدَ يَا انْكَ فَرَمُو زَاوَمَ فَرَامُشَرَكُ
 وَعَبَدَ اللَّهُ عَتَمًا بَكْرَ شَيْبَ ثَا اَبِجِشِمَ اَوْ سَنَكْشَا زَاوَمِشَرَكُ
 وَمِيكَشَتَ رَفَنَ بَحْشِشِنَه وَجَهَ رَفَنَ بَحْشِشِنَه هَمَ مَصْبِشَتَ
 اِنْجَه مَنَعَ كَرَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَاوَكْشَا
 يَوْحَنَّا كَفَتَ اَنْكَسِبَكُ كَفَتَ كَرَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ بِيْجُودَه نِيْكَوَنَ بِيْجُودَه بِيْجُودَه كَفَتَ عَلَمَا كَفَتَنَدَ بِيْجُودَه
 بِنَ خَلَا بُودَا زَاوَشَفَعَتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَزَا
 دَرَسَلِ مِيكَشَتَ كَرَدَ سَهْوَ دَرَسِيْكَوَنَدَ يَوْحَنَّا كَفَتَ هَمَ مَصْبِشَتَ
 كَرَدَ اَنْ سِيْشَمَ وَمَصْبِشَتَ كَرَدَاوَمَ كَفَتَ فَرَامُشَرَكُ كَرَدَا اَبِجِشِمَ
 عَتَمًا اَزَاوَكْشَا شَدَ جَهَ بِيْجُودَه كَفَتَنَدَ عَمِيْدَانِمَ كَفَتَ زَاوَضَبَا
 مِيْكَوَنَدَ كَرَدَا اَنْوَصِيْشَتَمَ خِلَافَتَ عَلِيٍّ اَبْنِ اَبِطَالِبَ بُودَا
 كَرَدَ بِيْجُودَه اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ كَرَدَ بِيْجُودَه مَشْرَكَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ
 وَفَرَاوَمَ خَلَفَتَ عَمَلِ مِيْدَانِمَ كَرَدَا اَبِطَالِبَ مَشْرَكَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ
 كَرَدَا اَبِطَالِبَ يَوْحَنَّا كَفَتَ لَفْظَ رَاوَايَا اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ
 خَوَنَقَلِ تَنَاهِيْدَ عَلَمَا كَفَتَنَدَ رَوَايَا اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ
 اَبِطَالِبَ عَنْ سَعِيْدَ اَبْنِ جَبْرِ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ
 اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ رَسُولَ اللَّهِ وَجَعَهُ فَضَالِ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ
 لَكُمْ كُنَا اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ اَبِطَالِبَ

五

کلام مرید خجلا

يَتَّبِعُ الشَّارِعَ فَضَالَ مَا شَاءَهُ فَمِنْ سِتْنِ مَعْرُوفٍ قَدْ هَبَّ بَرٌّ
عِنْدَهُ فَضَالَ دَعْوِيَّةً لَدَيْهَا نَافِئَةٌ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُوهُ إِلَيْهِ
وَأَمَّا فِي بَيْتِكَ تَالِ الْخُرُوجِ الْمَشْرُوكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْخُرُوجِ
وَأَجْبَزُوا الْوَقْدَ يَخُونَا كُنْتَ أَجْبَزُهُمْ وَالْثَالِثَةُ أَيْضًا
أَنْ سَكَتَ عَنْهَا وَأَمَّا أَنْ قَالَ فَتَسَيَّيْتُهَا رَوْعًا صَاحِبِ
الْإِصْحَاحِ السَّيِّئَةِ السَّنَدِ سَنَدًا بِشَيْءٍ إِنْ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِمَوْثِقِ الْمَوْتِ بَدَأَ وَ
بَيَّحْنَا لَا كُتِبَ لَكُمْ كِتَابًا إِلَّا أَصْلَوْنَهُ مِنْ تَعْلِيلٍ
عُمَرُ بْنُ الرَّجُلِ لَيْسَ بِحَسْبِنَا كِتَابُ اللَّهِ فَكُذِّبَ الْفُطُ
فَضَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْخُرُوجِ وَاعْتَبَرَ لَا
يَتَّبِعُ الشَّارِعَ لَمْ يَكُنْ فَضَالَ إِنْ خَبَّرَ الرَّدِيَّةَ كُلَّ الرَّدِيَّةِ
مَا خَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كِتَابِ سَوَالِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَسَلَّمَ مُسَلِّمٌ فِي جَمْعِهِ لِلنَّبِيِّ سَنَاءً عَمْدًا لِلَّهِ أَنْ تَبَيَّنَا
قَالَ لَمَّا اخْتَضَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي بَيْتِهِ
رِجَالٌ مِنْهُمْ عُثْمُ بْنُ الْخَطَّابِ فَضَالَ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَالِهِ وَسَلَّمَ فَسَلِّمُوا كُتِبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَصْلُوا أَبْعَدُ
أَبَدًا فَضَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِنْ الشَّيْءُ قَدْ خَلَّتْ عَلَيْهِ
الْوَجْعُ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ بِحَسْبِنَا قَالَ الْحَمِيدُ فِي جَمْعٍ مِنْ

الحسين

کتاب در رجال

الْعَصِيِّ بْنِ قَاسٍ كُنْتُ الْخَاضِرُ غَيْرَ قَالَ لَيْسَ
عَلَيْهِ وَالْإِلَهَ وَسَلَّمَ قَوْمُ الْحَقِّ لَا يَنْفَعُ عَيْنُهُمْ
وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ شَيْبَانٍ يَكِي حَتَّى لَيْسَ لَهُ مَوَظِعُ
الْحَقِّ وَيَقُولُ يَوْمَ الْغَيْبِ مَا يَوْمُ الْغَيْبِ وَكَانَ يَنْوِي
الرَّيَّةَ مَا خَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَثِيرًا مِنْهُمْ
وَاللَّهُ انْقَضَتْ عَجَبَاتُ حَكَامٍ غَرِيبَةٍ بِسْمِ اللَّهِ
كَرَسُولِ اللَّهِ أَنْ دُنِيَ عَنْهُ وَوَصِيَّتُكَ كَرَمٌ فَلَمَّا كُنْتُ
بِلَوْصِيَّتِكَ كَرَمًا بَكَرًا خَلَا جَنَاحَهُ بَيْنَ رِوَايَتِكَ كَرَمًا
صَحِيحًا وَجَرَدَ قَوْمٌ دِيَارَ مَرْضَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
طَلَحَةً قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ أَبِي أَوْفَى هَلْ كَانَ الرَّيَّةُ
أَوْصِيَّتًا قَالَ لَا هَلْ كُنْتُ كَيْفَ كُنْتُ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةَ
وَأَمْرًا بَيْنًا قَطْلًا أَوْصِيَّتًا بِكَثِيرٍ بِاللَّهِ لَعَنَ بِسْمِ اللَّهِ
بِسْرَافَةٍ كَرَمِيَّتِكَ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
كُنْتُ نَكْفُتُ بِسْمِ اللَّهِ وَوَصِيَّتِكَ بِسْمِ اللَّهِ وَوَصِيَّتِكَ
بِوَصِيَّتِكَ مَمْلُوكًا لِسْمِ اللَّهِ كُنْتُ أَوْصِيَّتًا بِكَثِيرٍ بِاللَّهِ لَعَنَ بِسْمِ اللَّهِ
بِكَثَرٍ خَلَا يَوْمَئِذٍ كُنْتُ لِعَيْنِ مَنْ هُوَ مِنْ شَيْعَةِ مَنْ هُوَ
مِنْ حَقِّهِمْ أَمَّا رَأْسُهُمْ بِسْمِ اللَّهِ كُنْتُ كَرَمًا بِسْمِ اللَّهِ
رَأْسُهُمْ كَرَمًا بِسْمِ اللَّهِ كُنْتُ كَرَمًا بِسْمِ اللَّهِ كُنْتُ كَرَمًا

کند

در فضیلت پیغمبر

کند بر قول شیعه و میباید در این حدیث که بیا کردید از پیغمبر
که بر سید از این روایت که ابابکر وصیت کرد رسول الله صلی
علیه و آله و سلم گفت نه پس چیزیکه سائل او را از الزام داد و گفت
چگونه ممکن است ما موافقت بوسیلت و انقضای ما موافقت بوسیلت
در جواب گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت بکتاب خدا
ممود و خال انکه وصیت رسول الله بکتاب خدا آن بود که
فایز من روشا و چون نمیکند از آن که هر وقت دست تو برین
نویسد بکتاب الله و در بکار اصل اینست پس این وصیت باشد
در اتباع اصل اینست که در گوشت شیعه غیر از این نیست و من در تو زبیر
و انصیل خوانده ام که حقتعالی هیچ پیغمبری را بقصد روح نکرده
تا انکه وصیت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله بقاء عباد
خود در امت خود و حفظ کتاب خود و شریعت خود و جنان
رسول الله همیشه اوقات آن بر گردن خود و در دست راست
آن بود که اگر خواسته که بسفروا بقرا و رود البیت و مدینه
خلیفه نمیکند است و در قرآن او گفته شد کَيْفَ عَلَيْكُمْ إِذَا
خَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ أَنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ الْخَيْرَ وَدَخَلَ
بِحَارِ سَكَنِهِ أَوْ ذَا كُنَّا لِفِرَافِئِهَا نَهَادَ رِوَايَتِكَ دَارِ بَيْنِهَا
كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که

در وصیت پنجمین

لَهُ شَيْءٌ يُؤْتِيهِ فَيَبْرَأُ بَيْنَ يَدَيْكَ ثَلَاثَ لَيَالٍ وَلَا وَصِيَّةَ مَكُونُ
تِيْنَدَرَايِيهِ بِسُوءِ دُرْأِ بَاشَدَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَالْخُودَانِ دُنْيَا رَحْلَتِ فَرْمَايِدُ مِيْدَا لَنَسْكَ رَحْلَتِ فَرْمَا
كَرْدَ بَا اِيْجَالَتِ وَصِيَّتِ فَرْمَايِدُ وَخِلَافِ ثَابِتِ سَخِيْبَرِيْ
وَخِلَافِ كَنَارِ خِيَالِ وَخِلَافِ شَدَا اِيْنَكِ دَرِ عَزَانِ وَ سَرِ نَسْرِيْ
اَنَا نَزَاكَ فَرْمَايِدُ دَرِ خَاوَا وَخُودِ عَمَلِ نَكُنْدُ بِمَوْلَا عَالِيْ
النَّاسِ بِالْإِيمَانِ وَتَشَوُّنَ أَنْفُسِكُمْ وَأَنْتُمْ تَتَلَوْنَ الْكِتَابَ فَلَا
تَعْمَلُونَ اِيْمَانِ عَمَلِ وَنَقْلِ دَقِّقِ وَ دُرْأِ عِيْنِ كَرَسُوْلِ اللهِ
وَاِيْمَانِ فَعَلِ نَسْبِ كَسِيْدِ وَبُوْنَدِ سَخِيْبَرِيْ كَنَشِدِ نَسْبِ
وَاعْتِشَادِ عَزَانِ يُوْحَنَّا كَفْتِ شَبْعَةَ سَبْعِ لَسَلِ دَانِ
رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرِخَالِفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اِحَادِيْثِ لَسْبِيْ نَظَرِ مَكْنَسِدَا اِيْنَا يُوْحَنَّا كَفْتِ بِمَقْضَا
هَبِيْعِ دَرِ كَبِ شَمَا نَظَرِ مَدِيْثِ وَارِدِ شَدِ كِهْ وَافَقِ مَقْضَا اِيْنَا
بَاشَدَ كَفْتِ دِلِ لَسْبِيْ اَزَا حَادِيْثِ كِهْ عَلَمَانِيْ نَظَرِ كَرِوَانِ
كِهْ وَافَقِ دَسُوْ شَبْعَةَ اَزَا اِيْجَالِ قَوْلِ اِمَامِ قَرَاءِ دَرِ مَعَالِ الشَّرْ
دَرِ تَشْبِيْهِ قَوْلِ خُدَايَ عَالِيْ وَ اَنْتُمْ رُعْبِيْ رُكْنَا لَا فَرِيْضِيْ
كَرْدِ كَرَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرْمَايِدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَرْمِيْزِ دَرِ مَبْرُوْرِيْ مَبْنِيْ وَخِلَافِ مَبْنِيْ لَسْبِيْ كَرْمِيْزِ كِهْ مَقْضَا

در وصیت ششمین

بَشُوْدَ دُرْأِ عَزَانِ وَ كَسِيْدِ وَ سَخِيْبَرِيْ دُرْأِ اِيْجَالِ
ثَلَاثَ لَيَالٍ ثَلَاثَ لَيَالٍ اَلَا اَيُّهُ اَمْرِيْ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنْ اَجْمَعَ لِيْ بَيْنَ عِيْلِيْ الْمَطْلَبِ بِمَعْلَمِيْ وَ كَرْمِيْ
حَبِيْبِيْ اَزَا رَعُوْنِ رَجُلَانِ يُوْنَدِ وَ اَحَدَا اَوْ سَفِيْضُوْنَدِ
قَطَالِ لَحْمِ بَعْدَانِ اَصْنَا فَرْمَا بِرِجْلِ شَاوِ وَ عِيْقِ مِنْ لَبِنِ
وَدُنْيَا وَ اَيُّهُ كَانَ اَحَدُهُمْ لِيْ اَكْلَهُ وَ تَشْوِيْهِ يَابِيْ عِيْلِيْ
اَيُّهُ فَاجِيْ نَكْرُ خِيْبَرِ اَلْ دُنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ قَدْ اَمَرَنِيْ اللهُ اَنْ
اَرْتُوْكَ اِلَيْهِ فَاِيْكُمُ نُوَاذِرِيْ عَلَيْهِ فَيَكُوْنُ اَخِيْ وَ وَصِيْ
وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرْمَا قَلَمِ نَسْبِيْهِ اَحَدَا قَالَ عَلِيٌّ فَعَلِمْتُ اَللهُ
فَعَلِمْتُ اَنَا اَجِيْبُكَ يَا رَسُوْلَ اللهِ فَقَالَ لَهُ اَنْتَ اَخِيْ وَ وَصِيْ
وَ خَلِيْفَتِيْ مِنْ بَعْدِيْ فَاسْمِعُوْا لَهُ وَ اَطِيعُوْا اَمْرَهُ الْقَوْمُ
فَعَمَلُوْا وَ يَقُوْلُوْنَ اَلَا اَيُّهُ اَمْرِيْ قَدْ اَمَرَكُنْ اَنْ تَسْمَعَ
لَا اِيْنَكِ وَ تَطِيْعَ وَ اَزَا اِيْجَالِ دُرْأِ سَكْرِيْ اَمَامِ اَهْلِ سَنَدِ
وَ حِلَاثِ اَحَدِ بِنِ حَسَنِ دَرِ سَنَدِ وَ دُرْأِ سَكْرِيْ اَمَامِ اَهْلِ سَنَدِ
غَارِبِ كِهْ كَفْتِ مَا بَارَسُوْلُ اللهِ بُوْدِيْمُ دَرِ سَقَرِ دَرِ خِيْمِ
فَرْمَا مَدِيْ لَسْبِيْ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذَارِ صَلَوَا
ذَا دُرْأِ نَازِ بَشِيْنِ كَذَارِ دُرْأِ عَلِيٍّ بِكَوْنِ دُرْأِ عِيْلِيْ اَنَا كَرْمِيْ
وَ فَرْمَا اَيُّهُ اَمْرِيْ اِيْنَكِ مِنْ اَوَّلِيْ تَرْمِيْزِ مُؤْمِنِيْ اَزَا نَسْرِيْ اَحَدِ

حدیث صحیح آقا خاں در پیغمبر علی

احضار کنند به پیش من و اگر کسی از شما باشد که نگوید
هر دو بزرگوار من این شده و بگویم کرده و فرمود اینست که من
گفتم مولا فهدا علی مولا الله هم و ان من والا و ان من
عاده و انصر من نصره و اخذ من حین له یعن هر که را که
مونس من و یسر پس این علی مولا است و است یسر و کار او
دارد و است از آن او دارد و من دار و شمت از او و هر که
را که ناید نماید با و منوار و دار و هر که ناید او را پس من
خطا گفتم و از حدیث است که یابن ابی طالب استیجت من
و مولا اکل من و مونی فی قلبی و از ابد تا آن علی را
بر کشید مولا من شد و مولا من شد و من و من شد
و این حدیث را امام حنبل و ذاب کرد و در حدیث است که یابن
غارب و یک باستان و یابن از من و یک باستان و علی و یک
باستان شعبه و ذاب کرد و این حدیث را از من بعد ربه و
العهد و جزو التاسع و العشرین و ذاب کرد و از حدیث
ابن خلیل باستان و ذاب و ذاب و ذاب کرد و از حدیث
و ذاب کرد و از حدیث بن ذاب و ذاب کرد و از حدیث
قول خدا یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
ظاهر معنی آنکه پیغمبر ما تبلیغ نما آنچه بسو تو نازل گشته از

در حدیث پیغمبر

از جانب پیغمبر و در حدیث و صورت حدیث است که یابن احمد
حنبل و مسند و البراء بن غارب قال کنا مع رسول الله
فی سفر فقلنا فی غدیر خم و قد یومئنا الصلوة جامعة
و کتبه رسول الله تحت شجرین و تلبی الطهر و اخذ
بید علی علیه السلام و قد فیه من لحنه ان یبایعنا علیها و ما
فقال لهم من کنت مولا فلیعلی مولا الله هم و ان من والا
و ان من عاده فقال له یومئذ یابن الخطاب حدیث است
یا بن ابی طالب احببت مولا من مولا من مولا من مولا
و ذاب کرد شعبه شافعی بن المعانی و در حدیث مناقب از
زید بن آدم حدیث را مفضل و از انجمله و ذاب کرد علی
در تفسیر قول خدا یغفر لکم ذنوبکم و ذاب و ذاب و ذاب
یک از حدیث که از احادیث ابن نفعان القدر می کنند پیش رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم یابن جابر و کنت یابن جابر
فرمود ما را که بگوئید شهدان لا اله الا الله ان توفی
کردیم و فرمود نیز بگوئید ان محمد رسول الله ان توفی
کردیم و فرمود که بچکان نماز بگذارید از تو قبول کردیم و فرمود
که در وقت ماه مبارک رمضان بیدارید داشتیم و فرمود که
کسی از تو قبول کردیم بعد از این همه راضی نشد که از حدیث

در اصلیت کتب لغت

غم زاده ان گرفته و بر ما بر داشته و گفته مَرَكِبْتُ مَوْلَايَ
 مَوْلَاهُ اَيْنَ جِهَنَّمِ اسْتَكَرْتُ اَيَا اَزْخَالِ عَالِ فَرَمُو وَاللّٰهُ
 الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَزَامُو خَالِ السُّجُورِ اِنْ اَنْزَلْنَا
 رُسُلًا اَللّٰهُ وَمُشِيرًا بِرِشْتُو خُودِ سَوَارِثُو كُنْتُ خَدَايَا اِنِّ
 مُحَمَّدٌ مِّكَوْبِدِ حَقِّكَ بِرِشْتُو سَنَتِكَ اَبَا اَنْ تَكُنْ يَا عَذَابُ اَبِي اَبِي
 اَبِي سَنُو بِرِشْتُو بِرِشْتُو بَدُو دَكِ سَنَكِ بِرِشْتُو اَوْ اَنْ اَوْ اَنْ
 اَوْ سَنُو اَمَّا اَوْ اَنْ سَنُو مَبَا اَوْ اَنْ اَنْ سَنُو سَنُو اَنْ اَنْ
 وَاقِعِ وَاقِعِ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 سَلَامَانَ كُنْتُ يَوْسُفَ النُّونِ كُنْتُ وَاقِعِ مِنْ وَاقِعِ مِنْ كُنْتُ
 مَرَا اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 جَمَلُهُ اَنْ مَعَا اَنْ شَا اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 رُسُو اَللّٰهُ فَرَمُو لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٍّ وَوَارِثٍ وَاَنْ وَصِيٍّ
 وَوَارِثٍ عَلَيَّ اَبْنِ اَبِي طَالِبٍ نَعِيٍّ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 وَاقِعِ مَبَا اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 طَالِبِ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 الْعَظِيمِ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 وَاقِعِ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ
 وَاقِعِ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ اَنْ

دوا صید سعید

و بجه جهنده بجهت خلافت علی علیه الصلوٰه و السلام و اما
ان بزرگوار قائل نیستند و اخص نمیشود علماء گفتند
سلفاً اجماع کرد و اندر هر کس که غیر ازین بگوید لعن الله
گفت در سخن اجماع این صاحب و خلاف بود و این اگر باشد
که اجماع این صاحب نیست که اگر اجماع ان جماعت صحیح بود پس
این احادیث را بجهت تأویل نمایند ایشان گفتند تاویل میکنیم
و طعن نکنیم در حق سند او و میگویم که اینها ازین صاحب
دیگر نادر نیست گفت ما بچیز دیگر بگوئیم که هیچ چیز از
قرآن میبایم که منقوله این احادیث باشد و دلالت کند بر
ولایت علی ابن ابی طالب و اولادین ان بزرگوار بخلاف موا
رشد گفت شیعه بجهت ایه استدلال میکنند از اینها بایه
شریفه اٰمَنَّا وَلَتِيْكُمْ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالدِّیْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ
يَقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ لِعَبْدِهِ
وَلَهُ اَمْرًا مَّخْفٰرًا بَيْنَكَ وَرَسُوْلًا وَكَسَاكَ اَمِيْنَا
اوردند اندو تا میگویند و در حال رکوع زکوة میدهند
در محاج سند نقل کرده اند که این ایه در حق علی ابن ابی
طالب فرود آمد چون انکشتی صد دادند و نماز و سجده
سبکاکام معیتش و نیز از سبب جمع علی الثبات فرمود

در فضیلت علی

ولایت ز امر خود و ولایت رسول الله و ولایت امیر مومنین
 و مشاور ولایت خود کرد ایند و ولایت خدا و رسول و ولایت
 پس ولایت علی علیه السلام هم عام باشد و از انکه قوله
 تعالى الشیء اقله بالمؤمنین من انفسهم و اولوا احوالهم
 بهیئت و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعضهم فی کتاب الله
 ظاهر معنی آنکه بعضی از ایشان است بر مؤمنین از نفسیانیان
 و از اولاد و از اولاد و از اولاد و از اولاد و از اولاد و از اولاد
 اولی است به بعضی دیگر و این اولویت معلوم است پس در
 شد حمل و بر همه مؤثر الا الاجال و دیگر استثنای در این
 اولویت در سلسله چنانچه کوفه و اولوا الارحام بعضهم
 اولى ببعض الا فی کون تام تمام مقامه و بعد و در اول
 فی التصریف و اتباعه و حکم استثنای است که اگر چه
 چیزی را که داخل بوده باشد در کتب استثنای اولویت
 بهیئت اینها پس میگویم که هیچ شک نیست در اینکه ابوبکر
 از اولوا الارحام نبوی است بخیر رسول الله و هیچ شک
 نیست که علی از اولوا الارحام نبوی علی او را باشد است
 و اگر گفته شود که عیسا هم از اولوا الارحام نبوی است و چون
 الله نبی و علی هم زاده نبی و از اولاد که شریک نبی و شریک

در فضیلت علی

باین قابل نیستند پس جواب میگویند که ولایت عیسا خارج است
 بفرمان الله تعالی و اولوا الارحام و اولوا الارحام و اولوا الارحام
 من انفسهم و اولوا الارحام و اولوا الارحام و اولوا الارحام
 که ایمان او در حدیث و حدیث نکرده اند نیست بر او شایسته
 و ولایت ابوبکر را اینک بعضی میگویند و عیسا را مهاجر
 حاصل نشد زیرا که او از طایفه بود که او را در بدر اسیر بود
 بودند پس خارج شد از ولایت و اما آنکه میگویند هم بود رسول
 الله علیه و آله و آله و از اولاد و از اولاد و از اولاد و از اولاد
 المؤمنین هم زاده او بود هم از جانب پدر و هم از جانب مادر
 بر رسول الله علیه و آله و آله و از اولاد و از اولاد و از اولاد و از اولاد
 جامعک لایسای ایا ما قال و من ذریه قال لایسای لایسای
 الظالمین و ظاهر معنی این شریک یا ابراهیم بر امام قرار داد
 بر این خلاف ابراهیم عرض کرد و از ذریه من هم قرار داد فرمود
 عیسا و بعد از من نظایرها و عیسا و بعد از من مسعود قال
 قال رسول الله علیه و آله و سلم انی انزلت الدعوه الیه
 و الیه علیه و آله و سلم انی انزلت الدعوه الیه و الیه علیه و آله و سلم
 علیها و آله و سلم انی انزلت الدعوه الیه و الیه علیه و آله و سلم
 نموده بود امامت را در حدیث خود و عیسا که هیچ یک از آنها

در فضیله علی

سجده بر ویست کرده ایم ایضا پس مواضعی که از او در حدیث آمده
و از این حدیث علی و از این جمله قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا
الرسل و اولوا الامر منکم پس خدا بفرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
ایشان و چون چنین باشد باید اول الامر معصوم از خطا
و معصیت باشد و امری معصیت نکند زیرا که اگر و از این
امر کنند معصیت با آنکه خدا بفرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
ایشان مطلقا لازم آید که خدا بفرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
بر این تقدیر و این باطل است پس معلوم شد که اول الامر
که ما از حق تعالی باطاعت ایشان امر فرموده است و نکند نه
معصیت مطلقا و این لازم میشود که اول الامر معصوم باشد
پس لازم شود که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
معصوم باشد و غیر از علی بن ابی طالب معصوم نیست
و غیر علی علیه السلام شایسته خلافت نیستند و نباشند و
چنین باشد علی خلیفه باشد پس یوحنا گفت که
نکونید که شیعه چه دلیل دارند بر عصمت علی بن ابی طالب
مولانا رسید گفت دلایل بسیار دارند قال الله تبارک
و تعالی انما یرید الله لیسئد حب عنکم الخیر منکم
و یظهر کم تطهیرا ظاهر معنی آنکه بدین و جواب این
مسئله

در فضیله علی

به درستی که اراده میکند خدا بفرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
ایشان را و از این جمله قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا
الرسل و اولوا الامر منکم پس خدا بفرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
ایشان و چون چنین باشد باید اول الامر معصوم از خطا
و معصیت باشد و امری معصیت نکند زیرا که اگر و از این
امر کنند معصیت با آنکه خدا بفرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
ایشان مطلقا لازم آید که خدا بفرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید
بر این تقدیر و این باطل است پس معلوم شد که اول الامر
که ما از حق تعالی باطاعت ایشان امر فرموده است و نکند نه
معصیت مطلقا و این لازم میشود که اول الامر معصوم باشد
پس لازم شود که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
معصوم باشد و غیر از علی بن ابی طالب معصوم نیست
و غیر علی علیه السلام شایسته خلافت نیستند و نباشند و
چنین باشد علی خلیفه باشد پس یوحنا گفت که
نکونید که شیعه چه دلیل دارند بر عصمت علی بن ابی طالب
مولانا رسید گفت دلایل بسیار دارند قال الله تبارک
و تعالی انما یرید الله لیسئد حب عنکم الخیر منکم
و یظهر کم تطهیرا ظاهر معنی آنکه بدین و جواب این
مسئله

در فضیلت علم

انها بخواهند متقین مستعمل گشته پس در نظر متقین گشته
گفتند همه ما بتدريج از دنیا بگشاییم و بزرگان آنها اخذ ما
این ابطال بگفته همه ما یک مسئله میسریم تا به بین چگونه
بما جواب میدهد اگر کسی ما یک جواب میدهد ما علم ندارد
پس اولی که از آنها آمد و عرض کرد یا علی علم افضل است یا
مال جواب فرمود علم افضل است عرض کرد بجهت دلیل فرمود بجهت
آنکه علم میسر است و مال بزرگ دارد و همان است و علم
و عباد و شکر است پس او گفت نزدیک یا از انش و جواب
دختر را باین بیان کرد پس بگوید برخواست و از انش
مثل او سوال کرد عرض نمود یا علی علم افضل است یا مال
ختر فرمود علم افضل است عرض کرد بجهت دلیل فرمود باینکه
مال را تو محافظت میکنی لکن علم ترا حفظ نمیکند از شر و
پس برکت پس احتیاج خود و واقع خبر از دهه گفتند که
فرمود علی علیه السلام پس از آن سیم از آنها بخدمت انش
آمد و عرض کرد یا علی علم افضل است یا مال ختر فرمود علم
افضل است عرض کرد بجهت دلیل فرمود بجهت آنکه برای صاحب
مال دشمنان زیاد میشود و اما از برای خدا بیرون است
و از حاصل میشود پس او هم بر گشته نزد یاران خود و اصرار

در فضیلت علم

خبر از یاران چنانچه میخواست آمد و عرض کرد یا علی
علم افضل است یا مال ختر فرمود علم افضل است عرض کرد بجهت
دلیل فرمود بجهت آنکه مال را تو نگاه میداری و ختر فرمود که
علم را هر قدر متقین زیاد میشود پس او هم بر گشته و یاران
خود باین نحو بگفت یا علی علم افضل است یا مال ختر فرمود
یا مال ختر فرمود علم افضل است عرض کرد بجهت دلیل ختر فرمود
آنکه علم میسر است و مال بزرگ دارد و همان است و علم
و عباد و شکر است پس او گفت نزدیک یا از انش و جواب
دختر را باین بیان کرد پس بگوید برخواست و از انش
مثل او سوال کرد عرض نمود یا علی علم افضل است یا مال
ختر فرمود علم افضل است عرض کرد بجهت دلیل فرمود باینکه
مال را تو محافظت میکنی لکن علم ترا حفظ نمیکند از شر و
پس برکت پس احتیاج خود و واقع خبر از دهه گفتند که
فرمود علی علیه السلام پس از آن سیم از آنها بخدمت انش
آمد و عرض کرد یا علی علم افضل است یا مال ختر فرمود علم
افضل است عرض کرد بجهت دلیل فرمود بجهت آنکه برای صاحب
مال دشمنان زیاد میشود و اما از برای خدا بیرون است
و از حاصل میشود پس او هم بر گشته نزد یاران خود و اصرار

تم مضبوط علی

افضل است یا مال الله و یسیر الیک علم افضل من عرض کردن
 دلیل فرموده اند که در سینه مال ملک قضاات اورد علم ملک
 نزل می کنند پس و هم بر که شکر نزد خدا و اوقات و اوقات
 از آن دهم امد و عرض کردن یا علم افضل است یا مال فرمود
 علم عرض کردن چنانکه دلیل فرموده اند که در سینه مال ملک
 و چون از این پس شما در این باب پیش که از شما خداوند کن اما
 شما علم غایت و دلیل و سبب و میباید و چون از این پس او هم
 بر کشته و بسیار از آن فرموده اند که مستحق گفت و است
 خداوند سوال او و شکر نیست که بدین شیوه علی علیه السلام فرمود
 همه عالم نیست پس در آن هنگام حضرت زید و هر که علم و
 از من میسرند اندامی که نامادام الحیوة عاجز نمیشوند و
 جواب میدادیم غیر از خواست سابق او را نخواست و این از فضل
 و نفع او است و باین نقل شد عریض امد حدیث علی بن ابی طالب
 علیه السلام و عرض کرد که در یک سکه زانبا که او سفت است و از آنجا
 بچهار متولد شد حکم او چه چیز است خداوند آن را خرام حضرت فرمود
 که او را در طعاب بیه که گوشت می خورد سکت و اگر علف می خورد
 گوشت را اگر چه عرض کرد دیدم ام او را هم گوشت و هم علف
 می خورد حضرت فرمود امتحان کن او را در آب خوردن که باز با شکر

ان

در ضمیمه علی

ابن میخوذ سکنت و اگر ناله هایش میخورد کوسفتند اعراب
عرض کرد بدیدام او را خبر دهم ایستاده بود پس حضرت فرمود
امتحان کن او را و داده وقت تا کلامی بر زبان آید پس او را از عقب
تر داده میبرد سکنت و اگر پیش کلام از او سطر کلامی رفت
کوسفتند عرض کرد که ای عقیب کلامی پیش از این میبرد حضرت
فرمود پس امتحان کن او را و دستش را هرگاه به دیو میبرد
پس او کوسفتند او اگر بر دیو معتدل نشیند پس او سکنت
کرد و هر دو ششم می نشیند حضرت فرمود پنج کن او را هرگاه
شکینه دارد کوسفتند است هرگاه روده دارد سکنت پس اگر
بدان از خدمت انحضرت دعا ایستاده باشد و او را علم میبرد
المؤمنین علیه السلام و از کلمات مناقب بگوید که افضلا
عنه و علیه السلام فرمود بر سر منبر که لَوْ كُنْتُ إِلَّا وَفَاءً
لِحُكْمِ بْنِ آهْلِ التَّوْبَةِ يَتَوَدَّاهُم وَيَبْنِي آهْلُ الْأَنْجِيلِ
يُحِبُّهُمْ وَيَبْنِي آهْلُ التَّوْبَةِ يَتَوَدَّاهُم وَيَبْنِي آهْلُ الْفُرْقَانِ
بِفِرْقَانِهِمْ وَأَمَّا أَبُو كَرِيمٍ شَكَ وَشَبَّهَ بَيْنَهُمَا أَنَّهُمَا
مَيِّتَانِ بَكْوَيْدٍ بَلَكَةً يَكُونُ رَفْعُ أَهْلِهِ فَلَئِنْ بَحَّرَكَ
وَعَلَى قَبْرِهِ يَغْفِرُ مَا أَلْكَسْتُمْ بِهِ أَنْ تَأْتِيَهُمْ حَتَّى عَلَى
دَعْوَانِهَا يَأْتِيَهُمْ كَمَا أَنَّ رَفْعَهُ فَيَقُولُونَ إِنَّ أَسْمَاءَ

فایض

در فضیلت علم

و شیعوی یعنی اگر کجستو مزارا نشکیند و اگر دانشم برین
کتاب و از او سوال کردند که معنی آبادی خدا بی علم چیست
او نهالست و از مشرقت گفت که آدم اسنان و ابوسنت و کما
رضین مؤمر کنیدا و کوزد کنا بختا تبعا لے ما رفا بے کور و با
عاطا لے این را بر می کند تا کسی که فرموده مسئله قبل از آنست
مسئله لے عن طرقي الشافعي و ان في الآحاد ما يتركه من
الأدب لے بے سوال کتب از من پیش از آنکه منقول نماید مرا
و بر سبب از ذلک انما انسان پس علم خدا که بدست برساند و
نور انبیا از شما که به راهها از من زانرا برید و نور انبیا
لعلما جمعا بدست در این عالم است و زیاده بیک سال است
خود در دستان مجور فرمود و باز فرموده لے کتبنا انما
ما ندر دشت بختنا یعنی همراه برده بر دشت تسویقین دشت
میشود در کتاب المناقب از شهراد دشت انبیا صحرا
رسول الله که فرمود اعلم امة بے علم انما سخط الله و
کرده اند تر مک و بجود صحاح انبیا که رسول الله فرمود
مزارا ان نبی الی ادم بے علمید و الی نوح بے هتید و الی
یحیی ابن زکریا بے زهد و الی موسی بن عمران بے طبید
و الی عیسی بے دعه و لیستظر الی علی ابن ابی طالب و

کرده

در فضیلت علم علی

کرد با بخت و به استاد بگردان کتابا بعبدا الله منقول
که رسول الله علیه و آله فرمود که حکما را قسمت کرده اند
برده جزو و علی علیه السلام زان جزو داد اند و هم جزو انبیا
یک جزو اند و دوازده کوز انما المؤمنین بدر مناب که عطار
اکان بے احسان محمدی اعلم بے علم قال لا والله اعلم
دیگر بخت دوازده کوز در دشت بر که خون فرمود امدایه شرف
و تعبها اذن و اعیان ظاهرا و باطنی که میدارد و شرف
خدا بخت اذ اگر شرفها است کنند رسول الله علیه و آله
علیه و آله فرمود بے که من خواستم از خدا بخت که ان
اذن را از من تو فرماید یا علی علیه السلام فرمود که من هرگز
بیک جزو اموش نکرده ام بعد از ان و علما از حدیث انبیا که
که جبار رسول الله فرمود فاطمه را که یا فاطمه و تو بختا قدم
سلمات و اکثرکم علما و اعظمهم حلما یعنی یا فاطمه ترجیح
کرده ام تو را بکسی که اسلام او را از همه پیش برده و علمش از
همه نیاد و علمش از همه بسیا و اگر امل و فکر کنیم می بینیم که
همه علما بجز رجوع میکنند بکو منشی میشوند اما علما
ضد ابوحیضه در بحث اما هم جعفر بن محمد الصادق و
و شاگردان عظم بود از اجماع اهل بیت و جمیع اهل بیت

در فضیلت علی

رجوع کرده باشند زیرا که امام متقی فرمود هیچ سبکی
 الله متعالی شاکر نیست علی است و شاکر دوم است
 و شاکر شاکر مال است و احمد بن حنبل است
 است پس هر که آن بجهت خود را بگوید نسبت می نماید و در
 عالم غیب و ادبیه ظاهر است که آن حضرت وضع فرمود و در
 دنیا از فرج میخواست پس کوز جمع باشد و اما علی بن
 ظاهر است که شاعر و معتزله از او گرفته اند زیرا که
 الأشعر که پیش از شاعر است نامیده اند و اما معتزله
 بودند او معتزله شاکر و آن حضرت را بهر حال و این بود
 که محتاج به دو مشککات بود و جمع به یکدیگر انداخته است
 کشف ظاهر کرده که عمر و حسن و حسین و علی و ابی طالب
 عمر و یحیی اگر عیال شود عمر و حسن و علی و ابی طالب و
 که عمر و حسن و یحیی و علی و ابی طالب و حسن و حسین و علی و ابی طالب
 زن حامله و بیوانه و حائضه که شریعت خود را بدارند
 قرائت عمر الزام کرده بودند و غیر اینها و او می گفت لا
 تَقْبَلُكَ الْمُحْصَنَاتُ لِیَقُولَ ابْنُ الْحَسَنِ دیکر امیر المؤمنین
 مشککات را بسیار نمود از آن جهت که کس نمی تواند که
 تنها و یک سه نان شود با این و سید ابی القاسم از آن خود

در علم علی علیه السلام

چون برخیزد است هشت دردم بدین است از حساب پنج نان
 دیگر بر است دردم دیگر من پنج دردم بحسب عدد نان قبول نکرد
 و گفت مناصفه میکنم پس املا بنورد یک امیر المؤمنین
 و در همین نزاع میکردند پس آن بر کردند حضرت را از آن
 و در میان ایشان عالمین له الفداء خایه اند سه نان را حلیه
 فرمودند که تمام است کس را دید هشت نان داشتند نانها را
 سفارده یک بعید و چهار پاره باشد هر یک از آنها هشت نان
 خوردند باشند و قوسه نان داشته نه پاره می شود و از او
 هشت نان خوردند باشد و هر یک از آنها یک نان باشد و از
 آن نان یک نان بود پس او را هفت نان باشد و از یک دردم
 از آن نان یک نان بود و یک نان داشت و یک غلام را و در
 دستان یکدیگر بودند و آن باز دکان را سفر پیش آمد
 رفتند و فاجعه افتاد و غلام و پسر هر دو می کردند که
 من خراجم و تو غلام بیانا خدایت خضر امیر المؤمنین و
 چون آمدن آن بزرگوار ایشان را ضمیمه فرمود غلام بود
 نمیکرد پس بفرمود قنبر را تا در دیچه در دیوار مسجد
 و سرها ایشان را از دیچه ها بیرون کند و قنبر بفرمود عمل
 نمود پس امیر المؤمنین شمشیر خود را بقبضه زاده فرمود کرد

در شجاعت علی

از شرف فل من آنکه دار و چون که امیر المؤمنین علیه السلام
بکشت کشت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود الخ
لله الیه ارجاء و یومئذ یخیر المؤمنین و یخیر المؤمنات
و یخیر الذین یرزقون به و یخیر الذین یرزقون به
لشکر و هم مسلمون و فرشتگان که ایشان سر هزار
بوده اند نیمه دیگر از آن لشکر بکشتند و در آن روز
صلوات الله و سلامه علیه و بر پیل علیه السلام از ایشان
نداده لاسیما الا ذوالالف و الف و الف و الف و الف و الف
شمشیر بدست مگردانند و جز آنکه می کشند مگردانند
و در روز غزوه احد که در مسلمانیان کوفته بودند و در
الله صلی الله علیه و آله داشتند که رسول الله صلی الله علیه و آله
و از دایح العالمین الفدا بر زمین افتاده بودند و در
او را تیر و شمشیر میزدند و علی شمشیر کشید و پیش
و از آن شمشیر از آن شمشیر دور میزد و رسول الله صلی الله علیه و آله
الله علیه و آله از خود بر رفت پس خود را مدفون نمود و باقی
مسلمانان چه کردند و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله
و پشت دارند پس هر چه که نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله
میفرمود با علی اینها را از من دور کن پس ایها المؤمنین ایها

در شجاعت علی

و از آن شمشیر هلاک میگردید و پوینده متفرق میشدند و از
بعد از آنکه در یک روز آمدن میفرمود و ایها المؤمنین ایها
کرده بودند تا اینکه جمع شدند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
مانع میگردید تا آنجا که میخواست گفت انکس فی وجهی و انکس
فمنکس و انکس فی وجهی و انکس فی وجهی و انکس فی وجهی
به درستی است و شما موشه میباشید تا که تحقیق هر این محبت
کردند و ملائکه از من میخواستند و مرا میخواستند و مرا میخواستند
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و ما یمنعکم عن ذلك
و هو یومئذ و انما یمنعکم یمنعکم و یمنعکم و یمنعکم و یمنعکم
و حال آنکه او از من بود و من از او بود و خداوندان روز که غنیمه
بود و بعد از آنکه در آن کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله
نقشب ایها عزیز جفا و در غزوه احد چون مشران حاضر
بودند و بکشتن ایها عزیز جفا و در غزوه احد چون مشران حاضر
من و کفر و من اسئل منکم و از آنکه لا یضرب و یضرب
الظالمون الخ و یضربون بالیوم القیوم و یضربون بالیوم القیوم
المؤمنون و یضربون بالیوم القیوم و یضربون بالیوم القیوم
و الذین یضربون بالیوم القیوم و یضربون بالیوم القیوم و یضربون
ظالمین و یضربون بالیوم القیوم و یضربون بالیوم القیوم و یضربون



در شجاع علی

بر این خواجه از احوال و خوفها قیامت و نه حریفان
 ایشان و در مقام آمد که به است مبارک خود را میکنند
 و در آن مقام را از این بار و اجور میکنند و قیامت را
 میدان و آنکس است که دنیا را سه طلاق داده چنانکه در حق
 آن بزرگوار و معانی این است که از دست ایشان محض بود
 در آنجا محض چنان میکنند که او هرگاه مالت بیرون از
 ملا و خانه دیگر از آنگاه هر آنکه ملا را در آنجا
 در راه حال از آنجا و او که سبقت یافه خواند یا سبقت
 عزیمت یافد یا از این بخت و نعمت اتم الی تسووف که
 صیغرات قدر مالتک تا از شایعین از طلاق و نه معروفا
 غیر مزااید یا ایما من مستورین میسوزانند یا شایع
 صیغراتها بجهت سرفه نور الطلاق داده اند و آنکه
 که بفسرین خود جوان سر که فرمودن جاوران و سبقت
 کرد چنانکه بقل و فایب کرد از این عیب که چو رسول الله
 صلی الله علیه و آله از مکه بمن هجرت فرمود علی را در مکه
 بگذشت نادین آن بزرگوار را از او فرماید و اما آنکه پیش
 او نهاده بودند باز گردانند پس علیه السلب بر سر رسول الله
 بودند مشرکان ندانند که رسول الله هجرت فرمود و در او

بودند

در شجاع علی

بودند و مشرکان آمد بودند و در خانه او فرمودند
 بودند تا صبح شود و محض ایشان میکنند و آنکه
 و در آن مقام را از این بار و اجور میکنند و قیامت را
 میدان و آنکس است که دنیا را سه طلاق داده چنانکه در حق
 آن بزرگوار و معانی این است که از دست ایشان محض بود
 در آنجا محض چنان میکنند که او هرگاه مالت بیرون از
 ملا و خانه دیگر از آنگاه هر آنکه ملا را در آنجا
 در راه حال از آنجا و او که سبقت یافه خواند یا سبقت
 عزیمت یافد یا از این بخت و نعمت اتم الی تسووف که
 صیغرات قدر مالتک تا از شایعین از طلاق و نه معروفا
 غیر مزااید یا ایما من مستورین میسوزانند یا شایع
 صیغراتها بجهت سرفه نور الطلاق داده اند و آنکه
 که بفسرین خود جوان سر که فرمودن جاوران و سبقت
 کرد چنانکه بقل و فایب کرد از این عیب که چو رسول الله
 صلی الله علیه و آله از مکه بمن هجرت فرمود علی را در مکه
 بگذشت نادین آن بزرگوار را از او فرماید و اما آنکه پیش
 او نهاده بودند باز گردانند پس علیه السلب بر سر رسول الله
 بودند مشرکان ندانند که رسول الله هجرت فرمود و در او

در آمد

در عبادت علی

واما بخداوند حضرت علي ابن ابی طالب پس باک نباخشد
 او را و مهر کرده و در اوقات جو بوسه انباخه بکند و از
 دستش بخورد و سر انباخه را مهر فرمود و بگوید یا امیرالمؤمنین
 چو مهر میکنی فرمودی منم که فرزندان من از راه دین یا
 به دست غن و غنم را از دست نهند و بوسه من بخورد و این
 میزد که ای پادشاه و غلامان من انباخه را زینت خویشا بود
 و دیگران است که امیرالمؤمنین را عبادت میکنند و از
 بود پس از او یاد گرفتند و مرغان را و ما را زنده اند
 در او بنیاد استن نافله را چه کمان دارد یکسکه بدست
 مبارک او بین لبسته از کثرت عبادت و بندگی و غنای
 او بنیادش تجدید بود که در لبسته الحشر و ما بین غنما جانها
 انداخته مشغول نماز گشت و در خال که تیر از اطراف میباید
 و بر بنواست تا آنکه غنای کشتار و وظیفه خود پس مانده
 تا مملکت و دعا و مناجات او را و آنچه مستحق است از انعام
 خدا و خضوع بر نبیت و خشوع بر عزیز و با آنچه مستحق است
 بر مولا خلاص و بندگی یقین میکند که اعبد ناس را پس بد
 سجایان العابدین در مقام اجتهت میفرمود من کجا و عبادت
 علیه السلام کجا با آنکه انباخه هر شب هزار رکعت نماز کند

الحل

در عبادت علی

[illegible]

تسبیح

در عبادت علی

اذا غلما کفت که طعن میکنند بر ابابکر و عمر و عثمان و
بنی ابابکر و بنی اسرافیل میگویند یوحنا کفت که ایاهنار
از خود میگویند یا بر این گفته ها دلیل دارند مؤمنان باشد
کفت دلیلها دارند و دلیل ایشان آنست که هیچ شکی نیست
که ابابکر و عثمان و رسول الله صلی الله علیه و آله و آله
بنی حق و شایسته آنند پس در وقت حضرت سید عالم
فاطمه زهرا را در مجلسی جمع کرد که از وی بگوید ای فاطمه
سخن نگفتند تا و می که از دنیا بروی یوحنا کفت و این
نقلست از جمیع بزرگان مسلم و عجم و اینصفت را انداخته
توان کردن و دیگر آنکه شایسته فضل گردید هر که فاطمه علیها
سالمه را از پیشین و هر که از این بزرگان را در مجلسی و دیگر نظر
کردند باجماع که رسول الله صلی الله علیه و آله و آله در حق فاطمه
پایه از من او هر که او را بنیاد دارد و مؤمنان باشد و حال آنکه
حق تعالی در کلام مجید میفرماید ان الذین یؤثرون الله
و رسوله کعبهم الله فی الدنیا و الاخری پس ای آنکه جمیع
دفع باشد یا آنکه نعوذ بالله قرآن خطا باشد یا آنکه کفت
کردن بر آنها جائز باشد و هم چنین هیچ شکی نیست که غایبه
در خرابی بکر لشکر کشید و با میل و موافقت محاربه جنگ و

مشیر

در عبادت علی

و مشیر بر حق گفت کشید یا آنکه خدا بیعت با جمیع کفار را
از ایشان ساقط نموده و او هم از اصل اجتهاد بیرون
سزاوار و امن باشد و بگو کفت بر شما را ضیق دارد می
و ایشان را چنان فتنه نام نهاده امید بکه نام ایشان مؤمن
و ایشان را نام خود از مؤمنان است که حق را از باطل فرق و جدا
کرده و از آنست که اند پس یوحنا کفت ای عزیزان حق ظاهر است
جز اینست که شما گوید که شما را و حق را نمی بینید و نشوید
کفتند یا یوحنا سیدانیم تو از کفر و غرض و عدل و حق و باطل
و ابانسانا کلم میگویند و بر ما این کن تا صدیق این کلم جوتا
کفت به درستی پیغمبر شما فرمود سَتَقْبَلُونَ اُمَّةً مِنْ بَعْدِکُمْ
ثَلَاثَ وَ سَبْعِینَ فَرَسَةً وَاِذَا کَانَ نَاحِیَةٌ وَاِذَا کَانَ کَسْبُکُمْ
فِی النَّارِ یَعْلَمُ بِرُؤُوسِکُمْ عِدَارٌ مِنْ اَمْتٍ مِنْ مَتَفَرِّقٍ مِثْلُ
هَیْئَتِکُمْ وَ هُمْ فَرَفَرٌ بِکُمْ اَزْ اَنْفِئَانِجَه و دستک راست و هفتاد
دوازده میباشند پس یا شما میباشید فرقه یا بجهت کفتند
بلایان فرقه افضل است و جماعت میباشند بجهت فرقه افضل
که از فرقه ناجیه از انحصار بر سپرده اند فرقه و آنها کسالت میباشند
که در این طریقه که من و اخوان من مستقیم میباشند یوحنا
کفت ای آنکه میگویند که شما در طریقه پیغمبر صلی الله علیه و آله

مشیر

بیا من را میباید

مسبب گفتند بجهت نهانی که نشسته کان از خلف سالت
 یوحنا گفت چه اعجاز دارد و نهانی بر دواتها با او
 گفتند چرا گفت به دوست اول آنکه کن شکان شما احادیث
 کثیره نقل کرده اند که دلالت بر امانت و افضلیت شما بر
 ابطالب میکند شما آنها را قبول نکرده و تکذیب کنید
 پس بیا میباید که اینطوری که سلف شما نقل کرده که طریقه
 پیغمبر است در دفع گفته باشند زیرا که شما شاهد ظاهر
 که آنها دروغ را هم نقل میکنند و حق آنکه حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله با اینکه هر شب با او نشسته و با او
 را در مسجد نبیا آورد و با جماعت مع هذا طریقاً و از احب
 نکرده ای که ای اباکم الله در حدیث میفرمود و ای ابا و اجبت
 بانه و ای ابا سید سید نماز میکرد بانه و ای ابا درین اوقات
 زامه لبث یا ابا ایمنه نافذ یا ابا در وضو مع سر زامه موی
 سر کرد یا بعضی از تبع سر زامه به سر غیر ذلک تا اینکه
 ائمه شما در این مسائل اختلاف نموده بعضی لبث الله و اکابر
 ذالسنه و بعضی مسبح و بعضی مکرر و بعضی در میان
 نماز و اجابت السنه و بعضی در ذین نافذ سنه و بعضی
 یا ایمنه نافذ بعضی مع ستار مورا از سر در وضو واجب
 است

در بیان حدیث

و بعضی در سر او بعضی در سر او پس زمان که سلف شما
 ضبط نکردند بطریقه پیغمبر را در دفع گفته که شما این پیغمبر
 او را نبیا میباید و چگونه ضبط خواهند کرد امیر را که پیغمبر
 که او را نام تمام عمر خود یک دفعه یاد و دفعه اولی با او شده
 که عبادت او را بخلاف آنکه بتدبیر با این که شما هم در اعتقاد با
 هم متنازع و مستقضا میباشید و اجتماع یقینین شما
 یوحنا گویند باز شنیدند که ما هم سر بر این انداخته و
 هر یک در دفع گفته و حدیث بلند شد آخر الامر گفتند یا
 یوحنا کلام صحیح اینست که ما فرقه ناجیه را نمی شناسیم که
 کلامت و هر یک از ما کان ما اینست که ناجی و است و مشهور
 هالکت با اینکه میباید که او خود هالکت باشد و غیر از
 ناجی باشد پس یوحنا گفت پس کون نشان دهم فرقه را
 از اهل نجاست قبول میکنند گفتند بگویم از اهل ما تو را میگویم
 کنیم بجهت آنکه یقین دانم که تو شخص یا انصاف هستی یا ما
 بنا ظاهر حق بجانب که میکنی یوحنا گفت که اینطوری که
 که شما اعتقاد میکنید که آنها در ضلالت اند هر چه جان
 و یقین دارند بجان خود ساز و هلاک غیر خون ساز و هلاک
 ایشان مسکیت اینرا که اعتقاد آنها از شک و دو مظان با

در اعتقادات شیعیان

گفتند این اعتقادات را بنام مذهب آنها از یوحنا گفتند
اعتقاد شیعه اینست که خداوند متعال قدس است و بی‌نیاز
مکرم و بی‌نیاز است و واجب الوجود که در جسم او نرسیده
است و است منزه از خلل و اما اعتقاد شیعیان اینست که
با خدا اشتقاقی است و اینست که چنانچه از اعتقاد شیعیان
باشد که از ایدان است و اینست که اینک امام شما از این
زبان متکلم است و گفته به درستی و صفاست و یقین
کافرشان از اینجهان که بخدا شریک فانی شده و خداوند
و امان شد و اما اعتقاد ما بنبوت نرسیده و امان شده اند و این
جمله که یک از اینست که میباید گفت که خدا جسم است و غیر
نفسه و بی‌نیاز و این از اینست که در اینست که اینست
بجای است و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست
یوحنا گفت پس اعتقاد آنها از اعتقاد شیعیان و شیعیان
اعتقاد شیعه اینست که خداوند متعال فعلی است و جسمی
و بی‌نیاز و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست
انها از اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که
بجای اعتقاد میباید که اینست که اینست که اینست که اینست
نمیباشد و او تکلیف نمیفرماید به غیر از این قدر

و کفر

در اعتقادات شیعیان

و کفر و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست
و عبادت کردن آنها بخدا و اینست که اینست که اینست که اینست
و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که اینست
خود را میخوانند و اما اعتقاد شیعیان اینست که قیام و قیامت
است و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که
میباشد از کفر و منور و معتدیل مثل کشتن و در اینست
و فساد کردن و غیر از اینست که اینست که اینست که اینست
و خواسته از آنها اینست که اینست که اینست که اینست که
بجای اعتقاد از اینست که اینست که اینست که اینست که اینست
انها از اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که
میباشد بلکه خداوند متعال خود بقضاء خود شر از حد نیست
و بی‌نیاز است که کفر و اینست که اینست که اینست که اینست
او در و حال آنکه در کلام مجید میفرماید و لا یزید فی
الکفر ظاهراً و باطناً و اینست که اینست که اینست که اینست
به بنده کان خود کفر را و میفرماید و ان تشرکوا برضاه
لکم یغفر کراه شکرنا شکرنا شکرنا شکرنا شکرنا شکرنا
تذکره و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که
کفر معصیت دیگر و اینست که اینست که اینست که اینست که

و اینست که اینست که اینست که اینست که اینست که

شا

بیان مذاهب

تفاوتی است از اعتقادات آنها با یکدیگر. اعتقاد آنها بر اینست
که تمام اموال نیکوکاران را در روز قیامت میگیرند و بخواهند بقیه
کنند. و همچنین در سوره بقره میفرماید: **وَمَنْ يَخْشَ اللَّهَ**
الْحَقَّ عَلَيْهِمُ از اول عمرشان تا آخر عمرشان است. و در سوره
و دیگر فرموده است: **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
وَنَدَّوْا بِخُطَايَاهُمْ از آنجا که سوره بقره و همچنین در سوره
هم: **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْغَيْبِ** که حکایت است از آنکه در روز قیامت
بلکه نسبت به اید پروردگار خود. **يَعْلَمُ الْغُيُوبَ** از سوره
قرآن را چنین میفرماید: **وَيُخَوِّفُ مَنِ ارْتَضَى** بلکه تخفیف
بزرگواران از هر چه میخواهند پس در سوره بقره میفرماید: **وَالَّذِينَ**
آمَنُوا وَالْعَمَلُ وَمِنَ السَّالَةِ الْآخِرَةِ **الْمُتَّقِينَ**
الْعَمَلُ مِنْهَا السَّالَةِ تَحِيَّةً و اینها از آنجا که
حیل و بعضی از انبیاء است اینکه بعضی از علمای سنی
تصنیف کرده که مشتمل بر اعتقاد در آن است که نسبت
به پیغمبران آمده اند و از آنحضرت (ع) انبیاء اندیش
امثالاً بقیه شیعیان از جمله آنها جواری دارند و کفایت
کرد و مستقیم نموده به تنزیه الانبیاء پس چه مسلمانی که
بک از این دو اعتقاد اقرب بصبوا و نزدیکتر است

در اعتقادات شیعه

و از جمله اعتقادات شیعه اینست که هر دو سوره حشر و سوره آل
صیغه الله علیه و آله از دنیا نرفت تا اینکه وصیه فرمودند که
بعد از خود بنام ما بر او باشد و امت را مهمل نکند است
فما افشا فمنا بتر خدا بتر خدا نمواند اما اعتقادات اینست که آن
بزرگوار امت را سه مرتبه مهمل گذاشت و کسی را وصیه نمود
که بعد از او بر پا دارد امر او را و حال دیگران را که را اینها باز
گشته و صیقه را فرض فرموده و هم چنین در حدیث پیغمبر
وصیه است از جمله فرموده پس در اعتقادات شما لازم است که
صیغه الله علیه و آله مرفوعه باشد و در مواجیز که خود شامل
او نموده پس گویند به بدین کدام یک از این دو اعتقاد صحیح
نشان است و هم چنین اعتقاد شیعه را بدینست که حضرت رسول
صیغه الله علیه و آله از دنیا نرفت تا اینکه وصیه فرمودند که
عنه آباء بنی طالب و امت را ایل و سر خود نکند است و در سوره
الذاریه فرموده است: **أَخِي وَصِيَّةً وَحَلِيفَةً** **مِنْ بَعْدِي** **فَأَمَّا**
لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ یعنی تو برادر من و وصیه من و حلیفه من
بعد از من پس امر کرد که هر چه بفرماید پس او را اطاعت کنید
امرا و از او بترسید و خودشان را ایل نموده ایل فضل نمودند
امام القضاة و طبرسی و خود شیعه و این است حق و هم چنین در حدیث

در متاع علی

از جابر بن سمرة كه گفت سنيك از رسول خدا صلى الله عليه
واله وسلم سئوال نمود بگويد بعد از آنكه شش امير را يعنى بعد از
دوازده امير خواهد شد بعد از كدام نمى بگفته خليفه
كه بر من مخفى ماند و در صحیح مسلم الاثر ان امير ابن
فايميا حقه تقوم الساعة ويكون عليهم ائمة عشر
خليفة كلهم من قريش يعنى پسند است پس بر نال است
تا اينكه قيامت بر نايست و نگاه دارند اميرين دوازده
خليفه سنيك كه همه از قريش است و در صحیح ابن ماجه
و در حجاج سنيك است كه بعد از رسول خدا صلى الله عليه
واله وسلم ان هذا الامر لا ينفك حتى يمتلئ اث عشر
خليفة كلهم من قريش يعنى بعد از رسول خدا صلى الله عليه
شود تا اينكه ميگردد دوازده خليفه كه همه آنها از قريش
ميباشد و متواتر كرده عالم را و مختار است و معتد شما حقا
كفاية الطالب بطريق معتد به اذا نزل بن مالك حاكم
بود من و ابو ذر و سلمان و زيد بن ثابت و زيد بن ارم و زرار
پس بعد از آنكه صلى الله عليه واله كه در آن هنگام داخل شد
و حسين پس بوي آنها را از رسول خدا صلى الله عليه واله
خواست ابو ذر و آنها را در بر گرفته و دستها را از آنها را

پسند

در فضل عترة

پسند و بر كشت ما انسانيت ما با و كنشيم مخفى اين با ذر
همچو بشركه از احكام رسول خدا صلى الله عليه واله باشد
خير و پسند و فضل از اولاد ما است و در بر كبر آنها را و
پسند آنها را و دستها آنها را در جوار فرمود هر كاه تا
هم ميستند با اينكه از كه من شيند ام در حق آنها هرا
بجاي ما و در ديد از احترام آنها را و از آنجا من بجا آورد
پس ما كنشيم چه سنيك از رسول الله صلى الله عليه واله آنها را با
در حق كشت از انحضرت شيند ام كه در حق ما و ان در نو
ديان اش فرمود و الله لو ان عبد اصاب و ضاع و عبيد
كالشرب البالي اذا ما نفعه صلاة ولا صوته الا
بحسبك و البراءة من عبد و كذا يا علي من تو سئل الله
حقا على الله ان لا يورثه خاسبا يا علي من احبكم و سئل
يكبر فقد متلك العروة الوثقى يعنى قسم بخدا هر كاه
پسند افتد نماز خواند و روزه بگردان تا اينكه مثل شما
پسند كرد نماز و روزه او نفع نخواهد داد او را
مگر محبت و دوستي شما و به برائت از دشمنان شما يا علي
تو سئل جويد بد كاه خدا بحق شما پس سزاوار است حق
بر خدا كه او را نماز و روزه بر نكردند يا علي هر كاه سئل در ديد

شمارا

در تنبیه علی قال

شما را و متمسک شویشما پس بجمیع متمسک نمود به شما
محکم ترک وید عباد بود برخواست رفت پس ما اند
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عود کردیم بنا
رسول الله خبر داد ما را ابوذر حنین و جاثا و اعدا
عرض کردیم و فرمود راست گفت ابوذر و الله ما اقلین
ولا اقلی الغبراء علی وجه الحجة اصدق من ان یزعم
متم بخدا انسان استا نیانا اخذ و زمین بودند شد
زبان که راسته تر باشد از زبان عباد و مولا خلق
تعالی و اقل تنبیه من نور و احد جبل ان شاء الله ادم
سبعه الاوقات ثم نزلنا من ثلثه اياما الا اهل
الارض اذ نام الظالمین یعبی خلق فرمود خدا بتعالم و اقل
بیت مراد ذلک نور پیش از آنکه خلق فرماید ادم در بهشت
هزار سال پس از آن قتل شدیم از صلب ادم دو اصنام
یاک و بازحام منظره و زانو کوبید عرض کردیم یا رب
دو این زمان طویل گجا بود بدو بچه امرش تعالی داشت
رسول خدا فرمود که اسبابا حایر من نور یحیی العرش فی
الله و شدیم یعبی بودیم ما اسبابا از نور و شدیم
که تسبیح و تقدیس می نمودیم خدا را بعد از تو شکافی که

در فضل امیر

باستان مزاج نمود و در سبک شدت المنها میر پیل از تو
مزبک شدیم الحبيب من اخیبر پیل در حنین جان از من
مشارقت من اخی در جواب گفت ما محمل به درستی من کوان
مکان بخافد کم شرا به بر کما من میسور ثم حج پیران تو
لا التو ما شاء الله تعالی پس از آن بودند ما از نور شد
انکه که خدا بتعالی خداست به نور حق فرمود خدا بتعالی به
محمد صلی الله علیه و آله اینه اطلعت الی الارض الی اعدا
فاخرتک منها وجعلتک نبیا که به درستی من نظر کرد
به زمین نظر کردی و احببنا نمود تو را از کور زمین و قرار
پیغمبر صلی الله علیه و آله ثم اطلعت ثانیاً فخرتک منها
علیاً وجعلتک وصیک و ذار علیک وایا ما میگوید
پس فخرتک به زمین نظر کردیم و احببنا کردیم از او محلی را
و قرار دادیم او را و قمر تو و ذار علم تو و اما میگوید از تو و
اخرج من اصلاکم الذی فی الظلمة و الاکثر المعصومین
خوآن علی و از صلب ما برین خواهر او که در ظلمت است
معصومین را که خانان علم مند و تولا که ما خلقت الدنیا
ولا الاخرة و الا الجنة و الا النار و شرکاء میبوید شما خلق
فرمودیم نه دنیا را و نه آخرت را و نه شریک و نه انکه انکه ان که

در صلح امت

ایا دوست میباشد که به پیغمبر انهارا افضل کند نعم باری تعالی
 که بپایه برپایندگان من فتوحید یا محمد از غرر اسکنان
 ندادند شد ای محمد بلندنا سر را فرود آمد زایه پس بلند کرد
 سر را و نظر نمود فرادایان علی و الحسن و الحسین و علی بن
 الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و
 قاسم بن موسی و قاسم بن قاسم و قاسم بن قاسم و قاسم بن قاسم
 و الحسین بن الحسن و الحسن بن الحسن و الحسن بن الحسن و الحسن بن الحسن
 پس در آن هنگام دیدند علی و اولاد علی و اولاد علی و اولاد علی
 مذکور و حضور حق بر حسن از میان آنها حبس کرد و با کربلا
 درخشنده بود پس فرمود که ای ارباب هولا و مرفهات
 پس در آن میان کبابها و کبابها و کبابها و کبابها و کبابها
 سبحان و تعالی هولا و الا که من بعدک المظفر بن صلیک
 و هذا هو الحق الذي بماء الارض فسطوا و عدل كما ليك
 ظلمنا مجور و قسفت صدور قوم مؤمنين پس خداوند
 و تعالی فرمود این توارانها و مقتدا هستند بعد از تو همه
 یا کبریا که از حلیب تو شایان و این نور درخشانند چنانکه
 میکنند بین را از سطوع عدل چنانکه بر شده بود از ظلم و جور
 و شفا میدهد بپسینه کافران مؤمنین پس راوی گوید عرض

کردیم

در بیاض

کردیم پندها و مادیها که ما فدا می توانیم باری تعالی الله اعلم
 قلت عجباً یحیی بن عمر بن عبد الله فقال و انما یحیی بن عمر
 اقواما یتمعون فی الدنیا ثم یرجعون علی افعالهم بعد
 از هایدانم بودند و فیهم لا اله الا الله شفاعت پس کرد
 فرمود عجبتر از این آنکه به درستی که قوم ما می بینند این جور
 از من بعد میگردند از پیرین گذشتگان خودشان بعد از آنکه
 خدا فرمود انهارا اخذ الله تعالی به ذام حق و ازین میگذشت
 از حق مزانیان نکردند استحقاق اند و ازین میگذشت
 تعالی بانه شملت من یوحنا کنت اما انما انما انما
 زمانه که حضور رسول الله از دنیا رفت به وصیت رفت و پسر
 و نفع بخلاف و جانشین بودن کس فرمود و به درستی که
 خطا اختیار نمود ابو بکر و اوسعت نمود او و او امتهم است
 او کردند پس نامید او هم خود را خلیفه رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و قال انک شافعی میباشی بدانکه که حضور رسول خدا
 از دنیا رفت ابو بکر و عمر او را سبیل و کفن گذاشت به شریقه
 ساعد و گفت و انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 خلاف کرد و بدو خالی که جناب او خاتم انبیا صلی الله علیه
 و آله و سلم بود و سکه هم بدین بدین که حضور رسول خدا او را خلیفه

دربار شاہی

[illegible]

مُحَاجَّةُ فَاطِمَةَ

الخ وهرگاه حدیث ابو بکر هیچ میجوهر اینه که عیسیٰ
 علی بن ابی طالب متهم بود سوختن را و استر و تمامه تن را
 نزع منکر و عیسیٰ از آتش بعد از نوزاد فاطمه زهرا در شهر
 و هرگاه این حدیث معروف میجو که پیغمبر است منکر دارد بر
 انرا طلب از شعایر میجو و ابو بکر منع نمودند که از فاطمه
 زهرا علیها السلام بخواهند که از خانه خود خارج شود
 فرمود که خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بکشتن فرمود
 او را خنجر بدین نکرد با بکه او را قتل میخواستند و بدو می
 که خداوند تعالی برده بود از تو در جنت که او اعظم از کنیز است
 تمام میباشند شاهد و علی از آنجا طالب و ام ایمن را
 با اینکه پیغمبر شاهد داد و بوبه بود و می از قتل میخواستند
 که این بکر و بکر است با اینکه از شام در آنجا پیغمبر را در حضور
 حجره قتل نمودند و از خنجر قرار ندادند فاطمه زهرا و صفت
 فرمود و صفت مؤکد علی علیه السلام که او را از دفن نماید
 مسازا ابو بکر با او نماز کند و ابو بکر خودش گفته اقبلونی
 قلت یحیی که و علی منکر یعقوبه اقاله نماید مراد است
 من مراد بدین من با وجود اینکه علی در میان شما است
 از شما نیست پس اگر از خنجر را از اسفند و بکر را میجو و جابر میجو

بنیامین

بنیامین

بنیامین

دراو صا خلفا

دراو صا خلفا

دراو صا خلفا

اَوْصَا خَلْمًا

15

اوصنا خلفنا

۲ سند فاطمہ بنت ابی بکر کر کہ طویل ایاقفہ بود و سنان خندہ صابون فاطمہ و علیہ بکورت

در ذکر خلفا

پس برون آمدند در دستش نویسنده را و ملاقات کردند
از قضیه سوال نمودند و ابوبکر بن امییر پرسید از آن سند
از دست کوفه و نایب نمودند و ابوبکر بن امییر پرسید
بعد عمر بنی نزد ای بکر آمد و او را داد سند ذات ملامت
نمود و هر دو متفق شدند بر منع فدا و اما عثمان
ابن عفان پس لایته را داد و ابوبکر بن امییر پرسید
عمود پس بیدار شد و خود را غافل کوفه نمود و او هم سزا
خورد و در حال صیغه مشغول باز کرد و اهل کوفه او را از
زاندند و کوفه آنچه کرد و عثمان عطا کرد اموال زیاد و بزرگان
که با او کوفه نفر تو ندید و برون آنها صد هزار طفل طلا
از بیت المال مسلمانان داد و بمروان از حرس افریقیه هزار
هزار درهم داد و از او واقعت در حق صیغه اشیا منکره
و کارها ناهم و از دابر مسیور و انا اینک مرد و مصحف و از
سوزاند و ابن مسعود طعن میزد عثمان و او را تکفیر میفرو
و در عثمان نایب را که از صحابه رسول الله بود و اینک از فقر
باز می آورد و او را از انکاح حضرت امیر و خواهر
معانی و او را از بی عوده بعد از آن نفری یاد کرده بر بزرگان
و اینک حضرت پیغمبر اینک نفر از امیر میثاق و عثمان قصه

بنی افرقه ناحیه

ساقط نمود از پسر عمر که کشته بود نور العبد از اسلام
و خواست که حد شرب خمر را از او ببرد این عتبه فاسق ساقط
کند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام استیقامت و حد
چاره فرمود و عثمان را صحت خوار و مخلوق داشتند
اینکه کشته شدند و او را از دفن نکردند و در حد
احد و بدو از بیعت رضوا از مسلمانان بپایان شد و ابوبکر
و سبب که معانی با علی بن ابی طالب بسوخت و افرقه محاربه
نمودند و اینک از عتبار سبب که بیعت امیه علی را با ابوبکر
سبب و اسرار کشتن حضرت حسن را از هر دادند و حضرت
حسین را شهید کردند و او را در سوزن و ذوق و او را
نموده بر شتران سوار کرده شهر شهر گردانند و اینک
امر به حجاج رسید و او هم از اهل و ذوق پیغمبر و از ده هزار
قتل شد و بزرگان از آنها از آن در میان دیوارها گذاشت
و ابوبکر بن امییر از دابر مسیور و انا اینک مرد و مصحف و از
انها امام و خلافت را موقوف به خیر و ازاده خود نهادند
و هرگاه آنها را بخت می نمودند و بصری پیغمبر را و حضرت
عمر بن خطاب را و ابوبکر بن امییر را که در دقتا مرض فرمود
اینک بدو را و بصری را که کتب کتب با او بقتل و بعد از آن

بیاض نازجه

یعنی بنیاد و بدین نزد من قلمداد و کافران از برایشان مکتوب
 نوشتیم که بعد از من گمراه نشویدان بدان اگر اطاعت از من
 را میگویند هرگز این اختلاف و این گمراهی و ضلالت حاصل
 نمیشد یومئذ گفتند علی ایمن اینها اعتقاد
 بود که مناسبت شما آنها را از حق و شما هم اعتقاد
 همین مذکور است چو که بنیاد شد و ادله آنها هم همین
 بود که شنبه و ادله شما هم همینها بود که گویید
 پس شما از خدا انصاف نمائید و بگوئید که کدام یک را باید
 فرقه سزاوار است ما حق تصدیق هرگاه از اهل علم هستید
 پس همه متفق الکلمه گفتند هم بخدا که از حقینها برترند
 و آنها بینه مستند و اقوالشان اگر اصل بر حق و جاری شد
 و پیوسته احتیاج حق و معتبر و معتبر بوده اند و گواه باشی
 یومئذ گفتند که به در میان بر محبت و موالات ال محمد هستیم
 و بگوئیم از دشمنان آنها امتا از تو استعدا می کنیم که
 امر از آنجایی بدار که لایق الناس علی بن ملوکیم زیرا که
 مرکز بر این سلاطین خود میباشند یومئذ گفتند پس
 من از میان ان قوم بر خواستم در حالی که عارف بود به دلیل
 خود و دلائل و خاطر جمع بودی با اعتقاد خود بحج و یقین گویید

بودم

بیاض نازجه

بودی انک مستدک علیه طیبه شاهد اولی الله الا الله و حله
 لا شریک له و شاهدان محمد عبد و رسول و شاهد
 آری علی و آئینه و وصی رسول چون دانستم که حق
 از طلب قرار کردم و بر دل بشتم و اعتقاد کردم و از خدا
 میگویم که بر اینها مستقیم باشم و بر این پیرو برین
 شو پس از خدا استعاضه و منت و هر که از توفیق خدا
 همراه شد او هدایت یافت پس نوشتم اینها را تا بود شب
 هدایت مرا که از آن طلب بنده بخار از این هر کس این
 را بنظر نماید بدیده انصاف از او صواب است می کند
 سبب مناجات ما جو می شود هر کس که مهر خدا را
 و زبان او زده شد پس از این بهین بهین و معجزانکه
 در حق بعضی اهل عصیان و عتاد علی تعالی میفرماید
 سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ عَاذَنَّا نَمْ أَمْ لَمْ نَسْتَدْرِزْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ
 حکم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
 عِشَاوَهُمْ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ عَلَى نَجْمِ
 النجی و نَسْتَغْفِرُكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْمُطَهَّرِينَ مِنَ الْإِثْمِ
 الْآثَامِ عَلَى الدَّوَامِ إِلَى یَوْمِ الْقِيَامَةِ مِمَّا لَكَ الْکِتَابُ بِحَقِّ
 الْمَلِکِ الْوَهَّابِ وَ دَوَّارِ هَمْ شَهَادَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ شَهَادَةِ

خاتمة

هزار سبید و هفت هجره من الهجرة النبوية مملو
 از برادران دینی آنکه در جبین مظالمه شراره
 شریف جنت مولف و مقیم و محفل خارج و
 طبع از ادعا خیر فراموش نماند
 اغفر له و لوالدته و للمؤمنین
 بقوم الحسب الحمد
 قاله الأکمل
 ۱۳۷

حکیم علی ابن الحاج محمد حسن شیرازی



کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ۱۳۷۲

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 ۱۳۷۲